



تمدن رضوی

- قلب تمدن اسلامی چیست؟
گفتگوی پیرامون ماهیت تمدن اسلامی
- امام رضا (علیه السلام) و حرکت تمدن‌ساز شیعه
گفتاری از استاد اصغر طاهرزاده
- اقدامات فرهنگی امام رضا (علیه السلام) در ایران
گفت‌وگو با دکتر رجایی دوانی
- «پایان تاریخ غربی» آغازی بر «احیای تمدن اسلامی»
دکتر نجفی، اندیشمندی در جستجوی اعتدال سیاسی در تاریخ
تفسیری فلسفی از کتاب تمدن رضوی دکتر موسی نجفی
- تمدن و تکثر
- عقل در تمدن رضوی
- تدبیری برای بازگشت
- گزارش کتاب «تمدن رضوی»؛ مؤلفه‌های تمدن‌ساز در مکتب
سیاسی امام رضا
- نقطه‌پرگار
تاملی در کتاب تمدن رضوی
- امکان‌گشایی‌های انقلاب اسلامی
تاملی کوتاه و موجز پیرامون ممکن بودن تمدن نوین اسلامی
- تمدن رضوی، امتداد حرکت انسان ۲۵۰ ساله
گزارشی کوتاه از کتاب انسان ۲۵۰ ساله



دیباچه



انتشار چاپ کتاب تمدن رضوی نیز فرصتی را فراهم آورده تا این بار از زوایای خاص‌تری به مقوله تمدن اسلامی و عینیت آن فکر کرد. نشریه پیش رو، شامل گفتارهایی از اساتید مربوطه و نیز حاصل تاملات جوانان مجموعه خانه بیداری اسلامی در باب تمدن اسلامی و به طور خاص ایده کلی تمدن رضوی و عینیت آن است باشد که مقبول افتد...

سردبیر

هوالمحق

انتشار محصول تاملات یک متفکر همیشه بهانه و بستری ست تا دیگر روندگان راه تفکر نیز تامل کنند و بیندیشند. مقوله تمدن اسلامی بعنوان غایت و مطلوب مسلمین در زمین، هنوز عقول و قلوب زیادی را درگیر خود ساخته است. به نحوی که فهم دین و یا فهم حقیقت در عرصه اجتماع و نحوه بروز و ظهور آن، درگرو فهمی ولو اجمالی از تمدن نوین اسلامی ست.

قلب تمدن اسلامی چیست؟

گفتگوی پیرامون ماهیت تمدن اسلامی

عرض بنده این است که این دیدگاهها، در باب تمدن اسلامی، کارآمدی نخواهد داشت و ما نمی توانیم مقومات اصلی تمدن اسلامی را بر اساس این دو تعریف دریابیم.

• خردنامه: چرا؟ چه نقصهایی دارد؟

پورحسن: مهمترین وجه نقصانش این است که به هیچ وجه تأکیدی بر وجه فرهنگی و دینی و وحیانی و بر نسبت انسان با عالم ندارد. هیچ بحث اساسی و مهمی که فیلسوفان بزرگ عالم مسلمان مطرح کرده اند مورد توجه قرار نگرفته است. به همین دلیل بحث غرب تنها سوبجکتیویسم و نیهلیسم نیست، بلکه در عدم فهم دقیق از جامعه و انسان و نظریه حرکت و تکامل و آینده است. ... و این تعاریف ناتمام، است ...

• خردنامه: آقای دکتر

نجفی! نظر شما چیست؟

نجفی: ... تفکر ذیل غرب به صورت کلی آزادی فکر و اندیشه ما را سلب می کند، علاوه بر اینکه با مختصات تمدنی و تاریخی ما نیز همگون نخواهد بود، اما اینجا باید تبصره ای را لحاظ کنم. تمدنها دارای جنس و فصل هستند. به هر حال ویژگی ای دارند که به آنها تمدن می گوئیم: تمدن اسلامی، تمدن غربی، تمدن شرقی، تمدن هندی و ایرانی. سوال آن است که جنس اینها چیست؟ پاسخ به این سوال معلوم میکند که آیا در صدر



اسلام نیز تمدنی وجود داشته است یا خیر؟

تمدن را اینگونه تعریف میکنیم که وقتی فرهنگ در یک جامعه ای نهادینه می شود و سازمانهای مختلف پیدا می نماید و دارای شاخ و برگ می شود و تعین می یابد و وارد زندگی مردم می شود، از این نقطه به بعد تمدن شکل خواهد گرفت. و البته هر فرهنگی نمی تواند وارد زندگی مردم شود؛ ... تمدن نمونه عالی و برجسته فرهنگ است.

• خردنامه: فرهنگ چه موقعی وارد زندگی مردم می شود؟

نجفی: در شرایطی که نظم و قانون و خلاقیت داشته باشد. از این نقطه به بعد فرهنگ به تمدن تبدیل می شود و قطعاً در این رویکرد مناسبات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و غیره نیز لحاظ خواهد شد. اساساً گفتمان تمدنی کلان گفتمان بزرگ است که زیرمجموعه اش خرده گفتمان ها و خرده گفتگوها صورت می گیرد؛ لذا اگر ما نگاه تمدنی داشته باشیم باید نگاه حداکثری به فرهنگ داشته باشیم.. تمدن اسلامی به صورت ناکامل سابقه تحقق دارد. همین که فرهنگ

برای شفاف شدن بحث تمدن نوین اسلامی، به همت مجله خردنامه، در میزگردی آقایان دکتر موسی نجفی، دکتر مهدی معین زاده و دکتر قاسم پورحسن به گفتگو نشستند که خلاصه ای از متن آن اکنون پیش روی شماست.

پورحسن: ... ابتدا سه نکته مقدماتی را بیان می کنم. ۱. متأسفانه از دویست سال گذشته تاکنون ما هنوز ذیل مناسبات غرب به مفهوم تمدن می اندیشیم. تعاریف مان از تمدن، یا برخاسته از سنت یونانی است (مانند: تمدن مساوی است با ظهور دولت) یا متأثر از فلسفه غرب جدید.

۲. مراد بنده از «رهای از مناسبات غرب»، این نیست که با مناسبات عقل جمعی داد و ستد نداشته باشیم. متفکرین اسلامی ما این کار

را انجام داده اند؛ فارابی

در مقدمه «الجمع» عنوان می کند تا زمانی که میراث گذشته را به درستی نفهمیم، نمی توانیم از آن عبور کنیم. البته باید گذشته را با گذشته، فیلسوف را با فیلسوف و متن را با متن بفهمیم. نه اینکه با مفاهیم امروزی مناقشه کنیم.

۳. قایل به نظریه بازگشت هم نیستیم. .. بلکه قائل به بازخوانی و خوانش و بازجست هستیم؛ ما می

توانیم با روش انتقادی و عقلی، نیاز گذشته را بخوانیم. اگر این کار را انجام دهیم، طبیعتاً عناصر درجه اول تمدن اسلامی را به دست خواهیم آورد. عناصر اساسی تمدن اسلامی، مقوله خلافت عباسیان، عرب زندگی و یا خلافت بغداد و شام نیست. عنصر اساسی تمدن اسلامی تفکر برتر است. ... این سه نکته، نکات مدخلی ما هستند.

البته هنوز در غرب هم، تعریف درستی از تمدن وجود ندارد. در غرب هم اینک دو تعریف عام از تمدن وجود دارد؛ یک تعریف به «پایان رسیدن تمام امکانات عقل بشر غربی و عینیت یافتن آن» است. که مساوی است با ظهور برترین وجه «تخنه»؛ که مهمترین آن ظهور قدرت است، به معنای عام. معنای دوم تمدن که نگاهی انتقادی ست که به عقلانیت برمی گردد... این نگاه انتقادی به نحوی از نیچه شروع می شود و تا هایدگر و مکتب فرانکفورت ادامه پیدا میکند. اما این عقلانیت آدمی تعین خرد جدید است. نه اینکه عقلانیت آزاد هر تفکری باشد. همه اینها قابل خدشه و قابل بحث است.

دیگری در باب آنچه آقای نجفی بیان نموده اند که این امر به «ولی» قائم است... اینکه معنا و تمدن دارای چه نسبتی هستند برمی گردد به معنایی که ما از مفهوم ساختن داریم. به اصطلاح ارسطویی که هایدگر تفسیر نموده است: «پویزیس» (فراهم آوردن چیزها). ما دو صورت می توانیم به این مسئله نگاه کنیم، یکی اینکه این اینجا ایستاده است و دیگر اینکه این مطلب را معنا ایستاده است. یعنی معنا (خداوند) هر چند وجود فی نفسه دارد اما در ظهوراتش شناخته می شود. معنا برای اینکه خودش را نشان بدهد، نمی تواند در حالت عدم تعیین باشد... دین کامل یکی از جلوه هایش این است که مدینه بسازد، در مقایسه با مسیحیت که چند تن به عنوان حواریون حضرت مسیح (ع) آواره هستند از جایی به جای دیگر می روند و مدینه ای ساخته نمی شود تا قانون و نظم و ارتقا در آن باشد.

اگر ما صرفاً به حقیقت نگاه گزاره ای داشته باشیم و عنصر زمان را در آن وارد نماییم، مفهوم ساختن برای ما در دسترس نخواهد بود. حقیقت را می بایست متبلور در زندگی به حساب بیاوریم. ... از حدیث ثقلین استنباط می شود که ارتباطی ذاتی بین کتاب خدا و عترت رسول خدا (ص) وجود دارد. این کتاب ترکیبی از کلمات و جملات است، مگر اینکه عنصر زنده ای در مجاورت آن قرار داشته باشد. کما اینکه بر خود پیامبر (ص) هم هر چند به صورت اجمال، قرآن کریم یکباره بر ایشان نازل شد ولی طی بیست و سه سال زیستن، این کتاب تفسیر پیدا نمود. ... زیستن یعنی چه؛ زیستن یعنی ساخت؛ پیوند کتاب به زیستن، یعنی پیوند حقیقت به عنصر زمان. ... امامت تصادفی در بینش شیعه وارد نشده است، یعنی اینگونه نبوده که مثلاً ما برای جانشینی پیامبر (ص)، در مفهوم با رویکرد اهل تسنن یکی باشیم و فقط بر روی مصداق فرق داشتیم. .. اینجا معنای امامت در مرکز قرار می گیرد و امور را جمع می کند. جمع واقعی؛ جمع کردن همانا؛ ساختن همانا و مدینه هم همانا. ..

نجفی: خلافت پیش از اینکه در کنار امامت قرار گیرد، مفهومی سکولار است. ... پروسه خودساخته و «من درآوردی» در صدر اسلام بوده است... مفهوم خلافت در دنیای اسلام، مدام دچار تغییر می شود. خلیفه اول، دوم و سوم به گونه ای و خلفای بنی امیه و بنی عباسی به شکلی دیگر؛ خلافت عثمانی هم به گونه ای دیگر و امروزه موضوع خلافت ابوبکر بغدادی به صورتی دیگر؛ یعنی مفهوم واقعاً سکولاری است و غربی ها به درستی این موضوع را دریافته اند که می توانند با این مفهوم بحث تمدن اسلامی را کاملاً به محاق ببرند و آن چیزهایی را که به دنبالش هستند مانند بنیادگرایی و ... را زنده کنند. این اتفاقی نیست.

پورحسن: اگر اجازه دهید بنده به بحث تمدن اسلامی و تعریف آن برگردم. بنده معتقدم با استقرای دیدگاههای متفکران مسلمان، می توانیم پنج رویکرد در باب چیستی تمدن داشته باشیم که دو رویکرد، رویکرد غالب است. یک رویکرد تاریخ محور است که عمده تاً بر یک فرایند خطی پیشرفت در باب وضعیت برتر حیات، زندگی و عقل و مناسبات جمعی تأکید دارد. نوع دوم، سرشت محور است؛ یعنی فهم خود ماهیت تمدن. ... رویکرد تمایز محور (اشاره به تقنیک فرهنگ و تمدن)، رویکرد عوامل محور (اشاره به عوامل شکل دهنده تمدن، و رویکرد کارآمدی (ملاک برتر بودن یک فرهنگ، تشکیل تمدن است) ... تعریف جامعه شناسانه این است که بگوییم تمدن عبارت است از

اسلامی محقق شد و تعیین پیدا کرد و در جامعه بسط پیدا کرد؛ این رویه تبدیل به تمدن شده است. نمونه هایش نیز در صدر اسلام وجود دارد؛ در دوره صفویه وجود داشته و هم اینک نیز موجود است. الان این رویه در جاهایی بسط پیدا کرده است. اما تفاوت ما با صدر اسلام در چه مؤلفه هایی نهفته است؟ آقای دکتر پورحسن درست می گویند که خلافت، تمدن اسلامی نیست؛ در واقع آسیبی در دوره تمدنی است؛ ولی خلافت تمدن ایجاد نکرده است. در واقع قرآن کریم و معارف اسلامی، تمدن اسلامی را ایجاد کرده اند. البته به صورت حداقلی؛ یعنی یک سطحی از فرهنگ اسلامی، در جامعه اسلامی تعیین پیدا کرده است. به همین دلیل است که حضور معصوم برای تمدن سازی لازم است. در واقع انسان کامل است که باید معارف و فرهنگ اسلامی را در عالی ترین سطح خودش بارور کند. به همین دلیل است که عصر موعود و مهدویت، عصر تکامل بشری و تمدنی است. به همین دلیل انقلاب اسلامی می تواند تمدن نوین داشته باشد. بنابراین جنس این تمدن، از نظر اینکه توانسته فرهنگ را بارور، خلاقیت را شکوفا و نهادهای متناسب با خودش را ایجاد نماید با دیگر تمدنهای یکی است، البته این رویکرد می تواند به ابزار نیز تبدیل شود، همان گونه که تمدن اسلامی نیز ابزارهای خودش را دارا بوده است. مانند اسطربلاب و بسیاری از ابزارهای دیگر که مورد نیاز بوده است. ..

• خردنامه: تفاوت تمدن ها در چه مقولاتی نهفته است؟

نجفی: تفاوت در قلب تمدنهاست. قلب تمدنهای یکدیگر متفاوت هستند...

... بنده نیز قائل به شرق و غرب تمدن اسلامی هستم اما باید بیان کرد که جنس هر دو تمدن یک گونه است، مثلاً در مورد ولایت و انسان کامل، غرب تمدن اسلامی و شرق تمدن اسلامی برداشت مشترکی ندارند. این موضوع در فلسفه نیز همین گونه است. فلسفه شرق اسلامی، با فلسفه غرب اسلامی به علت تفاوت دیدگاه عرفانی متفاوت است. در عین مشترکات شان.

... اساساً ریشه جامعه اسلامی، قرآن کریم است که در ابتدا، به صورت تک سلولی ایجاد شده و سپس تکثیر شده و جامعه اسلامی را ایجاد کرده است، این رویکرد همان طور که تکثیر شده و بزرگتر شده است، به لایه های مشککی از این تمدن رسیده است، یعنی تمدن اسلامی مفهوم مشکک نیز می باشد. .. انسان کامل به عالی ترین مرتبه آن خواهد رسید.

• جناب آقای معین زاده! ، نظر شما در مورد دو دیدگاه دکتر پورحسن و دکتر نجفی چیست؟

معین زاده: ... یک سوال مهم وجود دارد. چه نسبتی بین دین و پرستش با کلمه مدینه وجود دارد؟ به نظر بنده اگر بر روی این مسئله تأمل نشود، دچار نقصان می شویم و اگر تأمل صحیح انجام شود نه تنها امکان تمدن اسلامی، بلکه امکان تمدن شیعی وجود دارد. و حتی می شود ادعا کرد که مدینه فقط در عالم تشیع قابل تصور است.

• خردنامه: عمده از واژه جامعه استفاده نمی کنید؟

بله!، جامعه، محل جمع افراد است؛ آیا تهران شهر است؟؛ انسانها در این محل با یکدیگر جمع شده اند با هم بودن ندارند! ... مانند افرادی که تصادفاً با یکدیگر جمع شده اند! این رویه، ایجاد مدینه نخواهد کرد. این همان وجه افتراقی است که با تمدن غربی داریم... شاید تعبیر



بگوئید تفکر غربی، درباره جامعه و انسان می اندیشند و این اندیشیدن چه نسبتی با اندیشیدن فیلسوفان اسلامی در باب انسان دارد. هانری کربن به درستی بیان می نماید که این سینا، اصلاً دغدغه یونان را ندارد. بنده به همان میزان معتقدم فارابی هم دغدغه یونان را ندارد. فارابی فقط دادوستد و مراودات علمی میکند. فارابی، شارح افلاطون و ارسطو است ولی فیلسوف مسلمان است. دغدغه های فارابی در باب وحی و نبی و درباره مدینه فاضله و همچنین تعریفش از سعادت، ربطی به یونان ندارد. فارابی منتقد وضعیت جوامع اسلامی به خصوص خلافت هم هست. او در سال ۳۲۰ هجری در قلب خلافت اسلامی علیه خلافت کتاب می نویسد و مانیفستش را بیان می کند که به قول فارابی شناسانی مانند ایان نتون، اشتراوس و محسن مهدی، نظریه مدینه فاضله فارابی در خلاف جهت خلافت است. نظریات فارابی با امامت سازگاری بیشتری دارد.

نجفی: زمانی که فارابی در بغداد حضور دارد، هنوز نواب اربعه حضرت مهدی (عج) حضور داشته اند.

پورحسن: بله! بنابراین تعریفی که از تمدن بیان می کنیم همان تعریف نیست که غربی ها از تمدن ارائه می کنند. تعریف غرب از تمدن تعریف ناقصی است، تنها برشی از تمدن است که آن بُعد تکنولوژی از تمدن است، یعنی در آنجا مسئله انسان و فرهنگ و غایت و مسئله نسبت با مبدأ و ... مطرح نیست.

... اگر بگوئیم که تمدن بالاترین و برترین وضع جامعه است، یعنی ما در برترین وضعیت قرار می گیریم بنا به وضع تمدنی، شما می توانید ادعا کنید جوامعی که حتی دارای فرهنگ و میراث غنی هستند، اما چون به وضعیت برتر تمدنی دست پیدا نکرده اند، پس نمی توانند ادعای تمدنی داشته باشند. این مسئله ای است که هم اکنون در مغرب زمین وجود دارد، ... بنده سختم این است که وقتی دست به تمایز می زنید دو حالت بوجود می آید؛ یا فرهنگ را در وضعیتی متفاوت از تمدن می بینیم پس بسیاری از جوامع دارای فرهنگ هستند ولی دارای تمدن نیستند. و یا در حالتی که خرد تعین پیدا کرده و نظم پیچیده ای شکل بگیرد، تمدن رخ داده است. یعنی تمدن می تواند فارغ از فرهنگ شکل گیرد.

ما می گوئیم تنها جوامعی استعداد ظهور تمدن را دارند که از فرهنگ بیرون بیایند. از نگاه فرهنگ و هنجاری به وضعیت پیچیده نظم یافته

بیایند و سپس وارد تمدن شوند. اگر این گونه نباشد ما همان تعریف قبلی را در حال بحث هستیم، یعنی طبق تعریف هگل؛ جوامعی که نتوانند دولت تشکیل دهند، نمی توانند تمدن ساز شوند.

نجفی: چرا نبی اکرم (ص) می آیند و از وضعیت قبیله ای مردم را خارج می

نظم و هماهنگی و مدنیت و روابط و مناسبات جمعی برتر و غلبه بر بی نظمی ها و مواعی که در مسیر کمال وجود دارد و شکوفایی استعدادها در جامعه و توفیق فرهنگی. این موضوع عناصر زیادی را در بر دارد. ولی اگر ما بخواهیم تعریف جدیدی از تمدن به دست بیاوریم، سه عنصر مهم را می بایست در این رویکرد مورد لحاظ قرار دهیم. عنصر اول، متن است. تمدن اسلامی، تمدن متن است. عنصر دوم، حیات دینی و عقلانی مسلمانان است. این عنصر در اندیشه علامه جعفری به حیات معقول، در اندیشه شهید مطهری به عنوان حیات آگاهانه و در تعبیر قرآنی به حیات طیبیه، مشهور است... مسئله سوم، غایت است. زمانی که از تمدن اسلامی صحبت می کنیم، تمدن اسلامی در غایت با تمدن مغرب زمینیان، متفاوت است. ... بی دلیل نیست که فارابی عنوان می نماید تنها جامعه ای فاضله است که فهم درستی از غایت داشته باشد، یعنی مسیر دست یافتن به سعادت و معارف حقیقی را بداند.

... عنوان «نونین» هم به این علت است که نیازمند دستاوردهای جدید هستیم. از این حیث، این تمدن در مقومات با تمدن اسلامی ای که شکل گرفته است تفاوت ندارد. ... اما تمدن همواره به آینده نگاه می کند. البته هیچ جامعه ای نمی تواند به آینده نگاه کند بدون توجه به گذشته و اساساً آینده بدون گذشته، یعنی آینده در خلأ. جوامعی که گذشته و میراث و سنت ندارند، بی آینده هستند...

اما درباره بحث دکتر نجفی درباره ماهیت و جنس تمدن ها، باید گفت: در منطق تأکید می شود که نوعیت به فصل است نه به جنس. انسان مساوی است با ناطقیت؛ انسان مساوی نیست با حیوانیت.

... الجابری می گوید اگر میخواهید تمدن اسلامی را بفهمید می بایست فرهنگ و زبان عرب و زندگی عرب را بفهمید. ... در حالی که اساساً آموزه های قرآنی براساس فرهنگ خاص و به خصوص فرهنگ عرب شکل نگرفته است. خداوند به این فرهنگ عتاب می کند «قَالَتِ الْأَعْرَابُ» (حجرات/۱۴) ... تمدن اسلامی، تمدن نژادی و تمدن قومی نیست. این تمدن برگرفته از اندیشه های وحیانی است و فارغ از اینکه ما به کدام زبان، فرهنگ، لباس و نژاد تعلق داریم به دنبال اصالت هستیم. بنابراین این فهم، فهم غلطی است که ما تمدن اسلامی را فقط ایرانی یا عربی به حساب بیاوریم. ...

• خردنامه: آقای دکتر پورحسن! قلب تمدن اسلامی و قلب تمدن غربی چه تفاوت هایی با هم دارند؟

پورحسن: قلب تمدن غرب، چیرگی و سلطه ای است که از یونان تا به امروز ادامه دارد. اصل غرب جدید همان خرد یونانی و خرد هلنی است... کنش گری، سلطه گری، من اندیشیده و سلطه بر طبیعت. این سلطه بر طبیعت به ارتقای مهارت شما منتهی می شود که من مهارت را به تکنولوژی معنا میکنم؛ این تمدن، تمدن ناقص و ناتمامی است. قلب محرک و قلب اصلی تمدن اسلامی، «متن» و آموزه های دینی است.

نجفی: قلب تمدن اسلامی، توحید است. آقای دکتر! لطفاً منظورتان از متن را باز کنید. فرمودید متن و حیات معقول پایه تمدن است؛ عنوان کردید اشتراک تمدن اسلامی و غربی فقط در لفظ است؟!

پورحسن: وقتی فهم آموزه دینی را قلب تمدن قرار می دهیم، فهم آموزه دینی ما با فهم آموزه یونانی و غربی متفاوت خواهد بود، به خاطر اینکه این تفاوت، تفاوت بنیادینی است... دقیقاً مانند این است که شما

تکنولوژی باشد. / نجفی: تمدن متعالی و تمدن غیر متعالی وجود دارد، این مطلب را قبول دارید؟ / پورحسن: بنده تمدن غرب را تمدن عرفی می دانم.

نجفی: این برداشت شما درست است. بنابراین تمدن اسلامی چون حیات طیبه دارد و به سمت تعالی است، تمدن متعالی ای می باشد. این تمدن براساس نظریه فطرت گام برمی دارد. تمدن غرب با توجه به مناسبات پیچیده ای که دارد از این رویکردها بری است.

پورحسن: به نظر شما نیچه و هایدگر درباره غرب چگونه می اندیشند؟! مسئله نهیلیسم چیست؟، مسئله من و یا ساجکتیویسم چیست؟

• **خردنامه: آقای دکتر معین زاده! ساکت هستید.**

معین زاده: در ادامه بحث قبلی ام عرض کنم که تفاوت شیعه و سنی، واقعاً به رویکرد بازمی گردد. شاید بسیاری از شیعیان ما دارای رویکرد اهل تسنن باشند، یعنی با کتاب به صورتی برخورد می کنند که گویی نیازی به عنصر زنده در کنار این کتاب نیست. پاره ای از اهل تسنن نیز مانند پاره ای از عرفا، این مطلب را دریافته بودند که متن به صرفه، صامت است. حالا با بیان این مطالب مشخص می شود، روح و قلب این تمدن چیست؟؛ قلب این تمدن ولی خداست. ولی کیست؟ ولی، نمود رویکردی به حقیقت است که در آن گزاره اصل نیست؛ زیستن است. گزاره می بایست در زندگی تجسم یابد...

هرجایی که به این معنا از ولی خدا معتقد نباشد؛ محدوده تمدن غرب است. شاید تاریخش نیز با ما یکسان باشد. می گوید قرآن، اما قرآن کریم برای او یک گزاره است. قرآنی که ولی خدا تجسم آن است با قرآنی که بر سر نیزه قرار گرفته است فقط دارای اشتراک لفظی است.

نجفی: همه را حداقلی و حداکثری نبینید، قدری هم فقهی است؛ در مدینه اسلامی، فقه هم وجود دارد. وقتی شاهدتین از زبان شخصی جاری می شود او پاک می شود و مثلاً می تواند در قبرستان مسلمانان دفن شود... این مسائل حداقلی هستند و برای تبدیل شدن به مسائل حداکثری نیازمند ولی خدا هستند. ابتدا وارد مجموعه می شود سپس برای رسیدن به کمال نیازمند هدایت ولی خدا است.

معین زاده: شما زمانی که بیان کردید توحید؛ می بایست به فصل بیائید، فصل در این نقطه ولی خداوند است. ولی خداوند چهارده معصوم (ع) هستند. ولی یعنی آن کسی که حقیقت لاتین را تعین می بخشد. بنابراین مردم به دور او جمع می شوند. قلب تمدن اسلامی، ولی خداوند است و نگوئیم صرفاً توحید است؛ بلکه توحیدی که به سمت پایین مراتب پیدا می نماید؛ در بحث نوین این ولایت به سمت پایین مراتب پیدا می کند. بحث نوین در باب تمدنی باز می گردد به خود شیعه؛ نوین یعنی انتظار آن را می کشیم... انتظار یعنی اینکه من معنا را مراد می کنم و صورت را به قالب صور می سپارم. «نوین»، یعنی من نمی دانم آن تمدنی که من می گویم به شکل قدرت در خواهد آمد، به شکل کلان شهر یا به شکل مدینه کوچک در خواهد آمد، اما در این مدینه انسان ها کنار یکدیگر جمع هستند. انسانها در این مدینه، با هم بودن را تجربه می نمایند. به طور نمونه، مسجد در وسط مدینه قرار دارد.

نجفی: در زمان صدر اسلام هم مسلمانان کنار هم بودند. معصوم هم حاضر بود. در باب بحث نوین بنده می گویم تمدن اسلامی قبل از مدرنیته در حداقل بوده. ... بعد از مدرنیته این تمدن نوین اسلامی دست

نماید و در یثرب و در یک مدینه این تمدن را شکل می دهد؟ چرا امامت امیرالمؤمنین (ع)، انتصابی است و دست مردم نیست ولی زمانی که مردم می خواهند حضرت، خلافت چهارم را می پذیرند؛ امام رضا (ع) نیز ولایتعهدی را می پذیرند؛ چرا حضرت مهدی (عج) باید دولت کریمه تشکیل بدهند؟

پورحسن: بنده مخالف دولت نیستم، بلکه مخالف تفکیک دولتی هستم که تنها مبتنی بر نگاه تمدنی بدون فرهنگ باشد. زمانی که نظریه تمایز محور را بیان می کنیم، یا وفادار به این نظریه هستیم یا می گوئیم در جامعه مدنی پیامبر (ص) هر کجا که مناسبات جمعی دیده می شود، بدون فرهنگ دینی نمی توان نظر داد که تمدن تشکیل شده است. اگر این چنین باشد شما درهم تنیدگی فرهنگ و تمدن را ملاحظه می کنید و نه نظریه تمایز را...

وقتی می گوئیم حیات طیبه، آیا این حیات طیبه، وضعیت برتر تمدن اسلامی نخواهد بود؟ به طور کلی زمانی که از سبک زندگی اسلامی صحبت می کنیم در مقابلش پارادایمی را مطرح می کنیم که بر اساس این بنیادهای ارزشی و هنجاری نیست، بر اساس فهم از انسان و براساس مبدأ و معاد و توحید نیست. در نگاه فارابی، وجود به تقسیم ابتدایی، تقسیم می شود به وجود واجب و ممکن، اصولاً در سنت یونانی چنین تقسیمی وجود ندارد، یعنی واجب الوجود به عنوان مبدأ، اصولاً دغدغه آنها نیست. به همان میزان، سعادت در آخرت مورد توجه آنها نیست. زمانی که می گوئیم فی معانی العقل فارابی و یا ابن سینا، این عقل تنها اشتراکی با عقل یونانی دارد. غزالی بدون توجه به این مسئله، گمان می نماید که عقل آنها عقل یونانی است.

نجفی: ... آیا مدینه فاضله جایی نیست که در آن حیات طیبه ساری و جاری باشد؟!

پورحسن: در مدینه، علم فقه، علم کلام، اندیشه وحیانی وجود دارد. فارابی تمام اینها را می بیند، ... در زندگی مطلوب غرب، لزوماً مسئله ثروت و رفاه وجود دارد. اما در توجه به مبدأ و سعادت ابدی هیچ فاکتوری وجود ندارد. ... جان هیلد در کتاب تفسیری از دین، می نویسد فهم انسان های غربی از انسان و خداوند، فهم ناقصی است. وقتی که شما می خواهید بیرون از دین، انسان و جامعه و شهر را بفهمید، ناتمام می فهمید.

نجفی: شما معتقد هستید،

تمدن غرب، تمدن نیست؟!

پورحسن: اساساً تمدن

غرب برای متفکران

اسلامی، تمدن محسوب

نمی شود. تمدن غرب تنها،

برآمدن وجه تکنولوژی

جامعه است. وقتی ما در

تعریف تمدن غربی می

گوئیم وضعیت پیچیده،

به این معناست که

مؤدی برترین

و وضعیت



سنت است؛ یعنی بشر تجربه مدرن را طی نموده است و به هر دلیلی به بن بست‌هایی برخورد کرده است و با رشد و پیشرفت عقلی، این بسط سنت است بعد از مدرنیته.

معین زاده: ... ما پاره ای از اوقات فخر می فروشیم که مثلاً در میدانی که سردمداریش با آمریکا است، حائز رتبه شده ایم. این مطلب یعنی اینکه من از قبل در زمین او بازی می کنم. این یعنی فخر و ننگ من همگی از آن اوست...

پورحسن: ... یکی از معانی نوین این است که اساساً فهمی که ما از تمدن داریم متفاوت است. این نوین به معنای صرف زمان نیست، یعنی این تمدن در ساحت تمدن مغرب زمین نخواهد بود، بلکه می خواهیم عالم دیگر و فهم جدیدی را شکل دهیم که این فهم، فهمی بنیادین است. یعنی اینگونه نیست که ما مناقشه در چند مفهوم داشته باشیم و بگوئیم اگر تمدن غرب ۱۰ قلم را شامل است، این تمدن بیست قلم را شامل می شود و به عبارتی فهم بنیادین از انسان و عالم و از خداوند و از آخرت است. ... معنای دیگر نوین یعنی ناظر به آینده است. ما وقتی در باب تمدنها صحبت می کنیم، عمده تمدنها ناظر به وضع گذشته هستند، یعنی در روند دیالکتیکی و فرایندی به وضعی رسیدند که عقل گذشته فعلیتی پیدا کرد و به پایان رسید و همه امکاناتش ظهور پیدا نمود. تفکر شیعی، تفکر پویا و زنده ای است، به خاطر این است که تفکر ما تفکر سلفی نیست...

نجفی: نکته آخر بنده این است که تاکنون عالم مدرن، سنت را تفسیر می کرد، در این وضعیت، این عالم که سنت ایجاد می کند، مدرن را تفسیر می نماید. / **پورحسن:** بنده با این موضوع مخالف نیستم.

معین زاده: بنده با آن نکته دانی و عالی موافقم. فقط ذومراتب بودنش را مورد توجه قرار می دهم؛ یعنی هر موجودی اصلاتی دارد؛ اینکه حتی غرب می سازد ولو برج می سازد که هیچ سکینه و آرامشی در آن نیست و ساختن نیست، به هرحال در مرتبه ای پایین است. ولی در افقی که در پیش چشمان

ماست، مسکن محل سکینه است؛ بنده گمان می نمایم این دو نوع تمدن نسبت به هم، گسست کامل ندارند و بلکه ذومراتب هستند...

پورحسن: عرض نهایی من این است که تا زمانی که گسست معرفتی بنیادین نسبت به این رویکرد پی جویی نکنیم، نمی توانیم بالاستقلال به

مفهوم تمدن نوین اسلامی بپردازیم.

نجفی: شما در اصل تمدن غرب شک کردید؟! / **پورحسن:** بنده

تنها گفتم تمدن غرب مطلوب نیست.

نجفی: وقتی شخصی مانند وجود مقدس امیرالمؤمنین (ع) خلافت را قبول و با مردم بیعت می کند. .. امیرالمؤمنین (ع) چرا در ابتدا تنها با اصحاب بدر بیعت می کند. اینکه ابتدا اصحاب بدر با امام (ع) بیعت نمایند و سپس مردم به چه علت بوده است؟

پورحسن: شما در تفکر حضرت امیر (ع) و در نهج البلاغه می بینید که این بیعت را قبول ندارند. تمام این بیعتها از باب اضطرار است... ایشان برای خلافت ارزشی قائل نیستند. .. اما می فرمایند: امامت این است که حق آنها را به آنها بازگردانم. حضرت می فرمایند: با من همانند خلفای پیشین، صحبت نکنید زیرا من همانند آنها نیستم. «و لا تخاطمونی بالمصاحبه»

نجفی: بیعت در ابتدا با اصحاب بدر نشان می دهد که عقول مسلمین شکل گرفته و حضرت (ع) می خواهد از این عقول شکل گرفته استفاده کنند... اما یک چیز دیگر را نیز در نظر دارند و حضرت (ع) گرگی همانند معاویه را نیز می بیند. حضرت (ع) در آن بیعت شروطی را مقرر می نمایند که خلفای بعدی نتوانند از این شروط بهره ببرند. ... حضرت امیر (ع) بنا به هر دلیلی در آن مقطع، خلافت چهارم را پذیرفتند و به این وسیله امامت خود را آشکار نمودند.

پورحسن: در تمامی گفتارهای حضرت امیر (ع)، بحث خلافت و خلفای پیشین وجود ندارد. می فرماید: هیچ کدام از مردم قابل مقایسه با ما نیستند...

نجفی: حضرت امیر (ع) در کوفه با مردمی مواجه می شوند که اصلاً درک و بینشی از امامت ایشان ندارند. ایشان ابتدا می بایست نظام خلافت را اصلاح نمایند تا مقام امامتشان آشکار شود. این حرکت نظام مند یک درس است برای ما. این نظام مدیریت در اسلام است.

پورحسن: یعنی شما معتقد هستید در تمدن غرب وارد شویم و به سا بجنکیو یسم و نهیلیسم دچار



شویم.

نجفی: نه! بنده می گویم تمدن برتر و قوه آزموده برتر، اسلام است و معتقدم با این رویکرد و با این قوه برتر می توانیم در جهان تأثیرگذار باشیم.

امام رضا علیه السلام و حرکت تمدن ساز شیعه



گفتاری از استاد
اصغر طاهرزاده

میکرد.

۲- قداست حضرت رضا(ع) را میشکست چون نظام بنی عباس فاسد و کثیف بود.

مامون میخواست شیعه را آرام و بی حرکت کند. چون شیعه حدود ۱۵۰ سال بود که از طریق روش تقيه و از طریق قداست و مظلومیت، حیات خودشو حفظ کرده بود.

مأمون امام رضا(ع) را در شرایطی قرار میدهد که امام(ع) یا باید بپذیرد ویا نپذیرد که در هردو انتخاب به نفع مأمون است ولی امام رضا(ع) نشان داد که راه سومی هم هست که هم بپذیرد و هم نپذیرد. حضرت رضا(ع) اول قبول نکردند. وقتی که مأمون تهدید کرد که اگر قبول نکنی، تورا خواهیم کشت، حضرت شرط گذاشتند که در تصمیم های دولتی شریک نخواهم شد. در واقع خلاف فرض مأمون جریان پیش رفت.

باید عصمت امام را در حضور تاریخی ایشان فهمید و مأمون متوجه این جنس وجود عصمت امام در تاریخ نبود. در واقع امام رضا(ع) با این کار خود یک تربیون جهانی پیدا کردند تا بتوانند حرف حق را به گوش مردم برسانند.

حضرت رضا(ع) جبهه و گفتمان خودشان را مشخص کردند. مثلاً در نماز عید فطر همه درباریان فکر میکردند که نقش حضرت در آن نظام یک نقش تشریفاتی بود.

حضرت رضا در عید فطر شرکت کرد و آمد به صحنه ولی با جنبه حزب الهی آمد. کفش های خود را از پایشان درآوردند و تکبیر گویان همه مردم را با خود همراه کردند و جوی درست کردند که همه به شور و اشتیاق افتادند.

روش های خاصی در سیره اهل بیت داریم که در مواضع حق میمانیم به روش حق.

امام(ع) در این چندسال ثابت کردند که امامت، مدیریت حقیقی اسلام است و غیر معصوم نمیتواند حاکم باشد و معصوم را هم مردم نمیتوانند انتخاب کنند.

امام رضا(ع) به ما نشان داد که ماوراء نگاه حاکمان میشود تاریخ را به جلو برد. اینقدر ایشان جلو بردند که الان نه تنها نشانی از بنی عباس باقی نمانده است بلکه بعد از فوت ایشان دیگر شیعه ها فرقه فرقه نشدند.

و اینچنین بود که عملاً حرکت تمدن ساز شیعه بدون آلودگی به حاکمیت های غیر الهی ادامه یافت.

شیعه متوجه است که این اولیاء معصوم، سرّ بشریت را میدانند. امام وجه کمالی آن سرّ را از قوه به فعل تبدیل میکند.

اگر امام در مقام عصمت بر قلب ما تجلی کند، وجه کمالی که همان پاک شدن از نقص ها و رسیدن به قرب الهی و احدیت است در انسان تقویت میشود. باید امامان را بشناسیم که مقامشان تا کجاست. تمام قواعد جزئی و حقایق هر مخلوقی که عندلله است، عند امام هم هست.

انسانها براساس جایگاهی که دارند، نسبت به هم یگانه میشوند. اگر کسی بتواند افقی که امام او در حیات دینی خود داشته است را بشناسد به همان اندازه یک نحوه یگانگی با امامش پیدا میکند و به همان اندازه احساسش در عالم هستی از جنس امامش میشود.

این قضیه را شما در شهدا نسبت به امام خمینی(ره) مشاهده کردید که بچه ها در جبهه یک شعوری را در زیر سایه ی حضرت امام(ره) در تاریخ داشتند.

این را به نحوه اعلی و افضل میتوانیم در مورد ائمه(ع) داشته باشیم. فقط شناختن مقام غیبی کافی نیست بلکه باید امام را در تاریخ پیدا کرد. حضور امام در تاریخ با آن مقامات غیبیه، اسراری به ما میدهد و بدین وسیله ما راز تک تک حرکاتشان را میفهمیم.

مقام معظم رهبری سخنی دارند که این نسبتی که با غرب باید داشته باشیم که ما را گرفتار نکند، امام رضا(ع) با مأمون دارند.

بنی عباس دستگاه فکری اش آن است که بنی هاشم را نابود کند. برای همین خیلی راحت هارون الرشید امام موسی کاظم(ع) را زندانی میکند و بعد هم به شهادت میرساند بدون اینکه بخواهد چیزی را از مردم مخفی کند.

امام رضا(ع) هم این قضیه برایشان مثل روز روشن است ولی چرا وقتی مأمون، پیشنهاد ولایت عهده را میدهد، امام رضا(ع) قبول میکند؟ امام برای اینکه تاریخی به بزرگی بشریت بسازد، روی این نحوه حضورها حساب باز میکند و فهم این نحوه حضورها یک مقدار سخت است. باید معلوم شود در چه مبدأ تاریخی به ایشان پیشنهاد ولایت عهده داده میشود.

مأمون میخواست حضرت رضا(ع) را در نظام خودش شریک کند تا دונفع ببرد:

۱- از طریق آنسی که با امام رضا(ع) داشت، یک قداستی پیدا

اقدامات فرهنگی امام رضا (علیه السلام) در ایران



گفت‌وگو با دکتر رجبی دوانی
کارشناس تاریخ اسلام و عضو هیئت
علمی دانشگاه امام حسین (علیه السلام)

شد، مردمی که تا آن زمان هیچ معصومی را ندیده بودند، استقبال باشکوهی از ایشان داشتند. استقبال از امام تنها در نیشابور نبود و اگر استقبال نیشابور ماندگار شده به دلیل آن است که این شهر، مرکز مهم حدیث برای اهل تسنن بود.

• پذیرش ولایتعهدی از سوی امام رضا علیه السلام و ورودشان به ایران و همچنین اقدامات فرهنگی ایشان چه تأثیری بر گسترش تشیع (به خصوص در ایران) داشته است؟

مأمون تلاش می‌کرد که بسیار هوشمندانه عمل کند و با یک تیر چند نشان بزند. اولاً در زمان مأمون، قیام گسترده‌ی علویان را شاهد بودیم. ثانیاً خشم عباسیان نسبت به مأمون برانگیخته شده بود (هم امین را از بین برده بود و هم به خاندان سهل که مجوسی بودند بها داده بود)؛ مأمون در نظر داشت که با آوردن امام، همه‌ی این موضوعات را حل کند و بدین ترتیب، اولاً علوی‌ها را خلع سلاح کند.... و بعد از آن، عباسیان را تهدید کند که خلافت را به دست علویان می‌سپارد. همچنین با پذیرش ولایتعهدی از سوی نوه‌ی پاک رسول خدا، مشروعیت لازم را به دست آورد.

امام رضا علیه السلام هم به هوشمندان جامعه این پیام را دادند که ولایتعهدی هیچ ارزش خاصی برای ایشان ندارد و تعلق خاطری به حکومت ندارند. وگرنه، این شروط را قرار نمی‌دادند. و در عین حال امام با استفاده از تریبون و فرصت حکومت، کارهایی که تا به حال در خفا و خلوت انجام می‌دادند، حالا با خیال راحت انجام می‌دهند و بسیار مدبرانه از فرصت ولایتعهدی استفاده کردند.. لذا برکات زیادی برای شیعیان و مذهب حقه‌ی تشیع به وجود آمد.

در ادامه و با حضور گسترده‌ی علویان و خویشاوندان حضرت در ایران، ایران به پایگاه خاندان پیامبر تبدیل شد.... بدین ترتیب، معارف اهل بیت به سرعت در ایران گسترش می‌یابد و با آن زمینه حق‌طلبی و ظلم ستیزی، زمانی که متوجه ظلم دستگاه عباسی به اهل بیت شدند، به سرعت به آن‌ها روی آوردند. حتی اهل تسنن ایران نیز به اهل بیت اقبال نشان دادند. در کتاب «النقض» آمده است که در زمان سلجوقیان (قرن ششم)، عزاداری مردم اهل تسنن همدان به قدری پُرشور بود که موجب شگفتی شیعیان قم می‌شد.

از دیگر برکات فرهنگی حضور امام رضا، انتقال تدریجی مرکزیت شیعه از مدینه به ایران و محور قرار گرفتن شهرهایی مانند ری، قم و طوس بود و پس از این بود که القاب و فامیلی‌های مانند رازی (اهل ری)، قمی و طوسی زیاد می‌شوند. پیدایش مراکز مهم علمی به خصوص در قم و در جوار حضرت معصومه علیه السلام، از دیگر ثمره‌های فرهنگی این حضور بوده است.

نکته‌ی دیگری که کمتر دیده شد و من آن را در بیانات رهبر انقلاب

• جغرافیای فکری و فرهنگی ایران در زمان امام رضا علیه السلام دارای چه خصوصیتی بوده؟

در آن زمان، تمام ایران امروز به اضافه‌ی کشورهای چون ارمنستان، گرجستان، آذربایجان، افغانستان، قسمتی از پاکستان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و عراق را در بر می‌گرفته است. تمامی این سرزمین‌ها در حوزه‌ی فرهنگ و تمدن ایران به سر می‌بردند.... نمی‌توان آمار دقیقی از دین و مذهب رسمی ایرانیان در آن زمان به دست داد، اما نیمی از مردم در این دوران، مسلمان و پیرو مذهب حاکمان اهل تسنن بودند. اگرچه سنی‌مذهب بودند، اما نسبت به اهل بیت پیامبر عشق و علاقه داشتند. در زمان ورود امام رضا علیه السلام، تنها قم، کاشان و آوه شهرهای شیعه‌نشین ایران به حساب می‌آمدند و ری و خراسان نیز به صورت محدود و معدود، شیعه‌نشین بودند. مأمون سفارش کرده بود که کاروان امام از شهرهای شیعه‌نشین عبور نکنند.

از طرف دیگر، مذاهب سنی نیز به صورت محکم و فقهی شکل نگرفته بودند... در عرصه‌ی کلامی نیز عالم تسنن دچار فرقه‌سازی‌هایی شده بود و فرقه‌هایی مانند جبریون، معتزله، مرجئه و گروه‌هایی از خوارج فعال بودند. در عرصه‌ی فکری، در عصر مأمون اعتقاد به قدیم یا مخلوق بودن قرآن اوج گرفت و یک دعوایی در محافل علمی به وجود آمد که به عرصه‌ی سیاسی هم رسید... .

• طبق شواهد تاریخی، پس از فعالیت‌های امام رضا علیه السلام، موجی از شیعه‌گرایی در ایران به وجود آمد. چه زمینه‌هایی در ایرانیان وجود داشت که این پذیرش صورت گرفت؟

بت پرست نبودن، حق‌طلبی و عواطف و احساسات ایرانیان، موجب شد که به سرعت به اسلام روی بیاورند. پیش از طاهریان و سامانیان نیز نیمی از مردم ایران با میل اسلام آورده بودند و با اینکه از سوی اعراب با اسلام آشنا شدند، اما از طریق ابراز تمایل به اهل بیت، توانستند برتری خود را ثابت کنند. برخی از علویان که احساس ظلم می‌کردند و علیه دستگاه‌های اموی و عباسی شورش می‌کردند و کسی از اعراب به آن‌ها پناه نمی‌داد، به ایران پناه می‌آوردند و حتی اهل تسنن ایران نیز آن‌ها را نمی‌رانند و اوضاع به گونه‌ای پیش رفت که ایران تنها امید علویان بود. در نتیجه زمانی که امام رضا علیه السلام وارد ایران

به نام امام رضا علیه السلام ضرب شد و بخشنامه شد که درمنبرها و خطبه‌ها از حضرت نیز نام برده شود... شعرا نیز که در جشن ولایتعهدی حضور داشتند، شعر سرودند. این موضوع به دعبل اختصاص نداشت و تنها از این جهت که وی شاعری بسیار برجسته بود، شعر او بسیار بر سر زبان‌ها افتاد.

بزرگ‌ترین رسانه‌ی آن زمان شعر بود که افراد جامعه برای دیگران می‌خواندند و حفظ می‌کردند. شعر دعبل آن‌چنان جذاب بود که نه‌تنها در میان دانشمندان و محبین اهل بیت و سایر اقشار، بلکه حتی میان سارقان و مطرودین اجتماعی نیز محبوب شد. در نتیجه، خود حکومت به‌صورت ناخواسته، موجب انتشار معارف اهل بیت شد و رسانه‌ای که در اختیار امام رضا علیه السلام قرار گرفت، نام آن حضرت را نه‌تنها در ایران، بلکه در یمن، شمال آفریقا و مناطق دیگر، بر سر زبان‌ها انداخت. امام رضا علیه السلام پُرشوکت‌ترین امام ما شده است؛ به نحوی که ائمه‌ی بعد از ایشان را ابن‌الرضا می‌خوانند

دیدم، آن است که بعد از حضور حضرت در ایران و انعکاس مناظرات علمی ایشان در مرو، می‌بینیم که مباحث عقلی حتی در میان اهل تسنن گسترش می‌یابد. در حالی که در مناطق عرب‌نشین فلسفه بسیار مهجور مانده بود، در ایران مکاتب مهم فلسفی شکل گرفت.... تا قبل از حضور ایشان، فقط نیشابور مرکز علمی خراسان بود و بعد از امام رضا علیه السلام، شهرهای بزرگ خراسان قدیم تبدیل به مرکز علمی شدند و دانشمندان زیادی از سمرقند و بلخ و بخارا برخاستند و در فقه، حدیث، کلام و تفسیر، صاحب‌نظر شدند.

از برکات دیگر فرهنگی امام رضا علیه السلام، موقوفات فراوانی است که به نام حضرت صورت گرفت. بسیاری، اموال فراوان خود را وقف آستان امام رضا کرده‌اند و فواید آن برای مستمندان بهره‌برداری می‌شود. بُعد معنوی این موقوفات نیز به کتابخانه‌ها و حوزه‌های علمیه بازمی‌گردد

همچنین حضرت در عین محدودیتهایی که برای ملاقات داشتند، از فرصت‌های مختلف استفاده می‌کردند و با آنکه آزادی عمل لازم را نداشتند، تمام آن رسوم درباری را در هم ریختند و برای نمونه، با خدمتگزاران و بردگان دربار هم‌سفره می‌شدند، اما وزیر اعظم اجازه‌ی نشستن بر آن سفره را نداشت.

مورد دیگر حرکت امام برای نماز عید است که به درخواست مأمون انجام شده بود. حضرت شرط می‌کنند که با سیما و آداب پیامبر نماز را اقامه کنند و زمانی که مردم ایشان را با آن‌چنان معنوی و با خضوع و پابره‌نه دیدند، منقلب شدند. در تاریخ داریم که حتی مقامات کشوری و لشکری نیز از اسب پایین آمدند، زیورآلات را کردند و پابره‌نه به نماز ایستادند. کار به‌جایی رسید که به مأمون گزارش دادند که با این وضعیت، جایی برای وی (جهت حضور در نماز) باقی نمی‌ماند و او مانع از نماز امام شد.

اقدام دیگر امام، برگزاری جلسات مناظره‌ی بین‌الادیان ایشان بود. از زمان پیامبر چنین گردهمایی وجود نداشت که سران همه‌ی ادیان و مذاهب به محوریت عالم‌ترین شخصیت زمانه، مباحثی را عنوان کنند و امام پاسخ بدهند و نشان دهند که بهتر از خود آن‌ها، علم به کتاب آن‌ها دارند و این یک تحول عظیم بود که دیگر تکرار نشد. می‌توان گفت امام رضا (ع) یک فرهنگ جدید را که همان فرهنگ اسلام بود، به جامعه عرضه کردند.

● شعر دعبل، چطور بدون وجود شبکه‌های ارتباطی امروزی، ظرف مدت دو ماه انتشار قابل‌توجهی پیدا می‌کند؟

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. به میمنت پذیرش ولایتعهدی حضرت، مراسم باشکوهی برگزار و سکه‌ای



«پایان تاریخ غربی»، آغازی بر «احیای تمدن اسلامی»

بتول یوسفی

بخش‌های فرهنگی متفاوتی تقسیم می‌کند و معتقد است آن قسمت از جهان که دارای فرهنگ اسلامی است، اصلی‌ترین دشمن احتمالی غرب خواهد بود! هانتینگتون ادعا می‌کند که غرب مسیحی - یهودی در سده ۲۱ هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی قربانی مطامع امپریالیستی پیروان اسلام و کنفوسیونسم خواهد شد.

خلاصه این که قانون اصلی درگیری‌ها در آینده، بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی و جهان اسلام خواهد بود و درگیری‌های تمدنی آخرین مرحله تکامل درگیری در جهان مدرن می‌باشد. هانتینگتون همچنان بر دیدگاه بدبینانه خویش درباره آینده روابط بین تمدن‌ها تاکید ورزیده و از شکست دولت - ملت به عنوان واحد اصلی روابط بین‌الملل، تشدید تنش‌های ناسیونالیستی، گرایش فزاینده به درگیری، افزایش سلاح‌های امحای جمعی و رشد بی‌نظمی در جهان سخن می‌گوید. سیاست داخلی، سیاست قومی و سیاست جهانی وجود خواهند داشت، اما همگی تابعی از «سیاست تمدنی» خواهند بود. هانتینگتون همچنین تصریح می‌کند: «در دنیای بعد از جنگ سرد، کشورهای اصلی و مرکزی هر تمدن جای ابرقدرت‌های دوران جنگ سرد را خواهند گرفت. «قدرت جهانی» دیگر معنا ندارد. شکل‌گیری دنیای آینده بر اساس تمدن‌ها حتمی است و هیچ گریزی از آن وجود ندارد.» (افسا: ۱۳۷۹، ۱۷ - ۲۱)

از منظری دیگر نیز می‌توان ثابت نمود که اساساً تمنای تمدنی که نشانه‌های زوال در آن نمایان شده، امری غیر معقول است. بدین سان که حتی اگر در اصول و مبانی با تمدن غرب اشتراک وجود داشت، تمدن غرب دوران نشاط خود را گذرانده و اکنون که شاهد تبعات منفی نظام‌های مختلف این تمدن، همانند نظام اخلاقی و اقتصادی در آینده بشریت هستیم، طی این مسیر امری ناپسند است. و لذا کشورهایی نیز که چنین پیشوایی را پذیرفته‌اند، از این آشفتگی و زوال در امان نمانده‌اند.

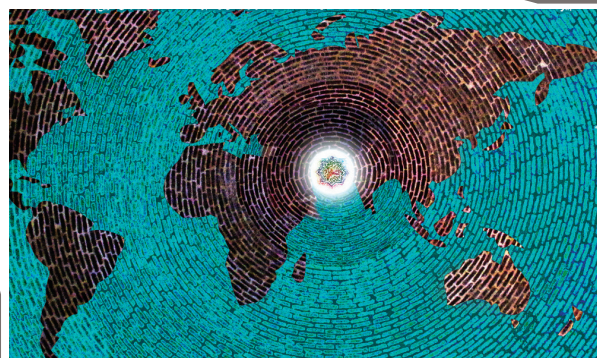
همان‌گونه که دکتر داوری می‌گوید: «زمان کنونی در همه جا، زمان و پریشانی خاطر‌هاست. حتی کشورهایی که توسعه‌یافته و پیشرفته‌شان می‌خوانند، به درستی نمی‌دانند چه باید بکنند و به کجا دارند می‌روند. بقیه جهان هم که چشم به پیشاهنگ دارند و با قدم‌های ناتوان و لرزان در پی آن می‌روند، نه از این پیروی خبر دارند و نه به راه و مقصد اندیشیده‌اند و می‌اندیشند ... دوران پس از جنگ جهانی دوم را دوران جنگ سرد خوانده‌اند. این جنگ حدود چهل سال ادامه داشت و وقتی به پایان رسید، بعضی سیاستمداران و به خصوص آمریکایی‌هاشان ذوق زده شدند و گمان کردند که دوران حکمرانی بی‌رقیب لیبرال دموکراسی فرا رسیده است. اما به زودی دریافتند که انقضای اتحاد جماهیر شوروی نه پایانی برای جنگ سرد و نه نشانه پیروزی لیبرال دموکراسی بوده است.

ظاهراً جنگ سرد هم مثل دو جنگ جهانی پیروز نداشته است. کسانی که در آمریکا از پایان ایدئولوژی و پایان تاریخ گفتند خیلی زود متوجه شدند که اگر صورت رسمی و مسلط سوسیالیسم شکست خورد و بی‌اعتبار شد، مشکل‌های خاص لیبرال دموکراسی رفع نشد. وانگهی مشکل جهان

همگام با پیروزی لیبرال دموکراسی بر رقبای ایدئولوژیک خود نظیر سلطنت موروثی، فاشیسم و جدیدتر از همه کمونیسم، در سراسر جهان اتفاق نظر مهمی درباره مشروعیت لیبرال دموکراسی به عنوان تنها نظام حکومتی موفق به وجود آمده است. اما افزون بر آن، لیبرال دموکراسی ممکن است «نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشریت» و «آخرین شکل حکومت بشری» باشد و در این مقام، «پایان تاریخ» را تشکیل دهد. در واقع، شکست کمونیسم دلیل پیروزی ارزش‌های دموکراتیک و پایان درگیری‌های ایدئولوژیک است.

در بدو امر، برخی از تحلیلگران، نظریه «پایان تاریخ» را نظریه ای بدیع و مهمی توصیف نمودند، لیکن تحولات سریع الوقوع در عرصه بین‌الملل بویژه بروز ناسیونالیسم افراطی، درگیری‌های قومی، مذهبی و منطقه‌ای و حرکت‌های اسلام خواهی در پاره‌ای از کشورهای اسلامی، ارکان این نظریه را سست کرد و زمینه را برای طرح نظریه هشداردهنده هانتینگتون با عنوان «برخورد تمدن‌ها» هموار ساخت.

هانتینگتون در پاسخ به این پرسش که آیا جنگ سرد را می‌توان اتمام مناقشات سیاسی، استراتژیک و ایدئولوژیک تفسیرکرد نظریه «برخورد تمدن‌ها» را مطرح می‌سازد که فاقد خوش‌بینی نظریه «پایان تاریخ» فوکویاما است. هانتینگتون معتقد است که امروز جهانیان هرگونه تمایل به اصول اعتقادی اعم از کمونیسم، آناشسیسم یا نژادپرستی را کنار گذاشته‌اند،



اما قطع وابستگی آنان به ریشه‌های «تمدنی» شان امکان پذیر نیست. وی دنیا را به چهار حوزه تمدنی اصلی تقسیم می‌کند. تمدن غرب مسیحی، تمدن اسلامی، تمدن کنفوسیوسی و تمدن هندویی. دیگر تمدن‌های کوچکتر از نظر او عبارتند از: تمدن آمریکای لاتین، تمدن آفریقا سیاه، تمدن ارتدوکسی، تمدن بودایی و ژاپنی.

به اعتقاد هانتینگتون، تقابل

تمدن‌ها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکامل درگیری‌های عصر نو را شکل می‌دهد. خصوصاً هزار و چهارصد ساله اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط میان دو تمدن اسلام و غرب آستان بروز حوادثی خونین می‌شود. وی در کتابش، بیان می‌دارد تا زمانی که اسلام، اسلام باقی بماند (که باقی خواهد ماند) و تا زمانی که غرب، غرب باقی بماند (چیزکه بعید به نظر می‌رسد) تنها عامل تعیین کننده روابط موجود میان این دو دایره فرهنگی عظیم و دو سبک متفاوت زندگی، کشمکش بنیادین میان آن دو خواهد بود. کشمکش که ۱۴۰۰ سال تمام تعیین کننده روابط میان این دو فرهنگ بوده است. هانتینگتون برای اثبات «خطر اسلام» نتایج نظر سنجی انجام شده در آمریکا را منتشر نمود. نظرسنجی که طی آن اکثریت پرسش‌شوندگان به این گمان بودند که خطری به نام خطر اسلام، وجود دارد. از زمان انتشار نتایج این نظر سنجی ظاهراً بسیاری از مردم بدان اعتقاد پیدا کرده‌اند. در پاسخ این سؤال هانتینگتون که کدام کشور بزرگترین تهدید برای ایالات متحده محسوب می‌شود، سه کشور ایران، چین و عراق سه رتبه اول را به خود اختصاص داده‌اند. هانتینگتون جهان امروز را به

لحاظ اقتصادی، از لحاظ رسانه‌ای، از لحاظ استقرار اجتماعی در داخل کشورهایشان و یک آرامشی بظاهر بر زندگی اینها حاکم بود - امروز به هم خورده، نشانه‌های این به هم خوردگی را انسان می‌بیند. اینها مجهز بودند و هنوز هم هستند، هم به پول، هم به سلاح، هم به ابزارهای تبلیغاتی، و نیز به علم. بنابراین قدرتی که با این چند چیز مجهز است، باید دیگر خیالش راحت باشد و آرامشی بر آنها حاکم باشد و بود؛ این آرامش سال‌های متمادی بر اینها حاکم بود؛ امروز این آرامش به هم خورده است. در چند عرصه این آرامش به هم خورده؛ اولاً در عرصه اقتصادی - که مهم‌ترین امتیازشان پیشرفت اقتصادی و رشد اقتصادی بود - می‌بینید که وضع چه‌جوری است: هم اروپا دچار بحران اقتصادی است، هم آمریکا دچار بحران اقتصادی است. در عرصه اخلاقی هم این‌ها شکست خورده‌اند؛ خب، تمدن کنونی غرب بر اساس پاسداشت انسان به وجود آمد؛ امروز در نظام تمدنی غرب، انسانیت پامال شده است و حقاً و انصافاً دچار شکست شده‌اند. در عرصه منطقه‌ای هم این تمدن و پاسداران این تمدن شکست خورده‌اند، چون پایه‌های علمی تمدن مادی غربی یکی پس از دیگری دارد فرو می‌ریزد؛ دانشمندی‌ها آمدند، حرف‌های آنها را - چه در زمینه علوم انسانی، چه در زمینه علوم دیگر - رد کردند؛ پایه‌های علمی این تمدن یکی پس از دیگری به هم می‌ریزد. (آیت الله خامنه‌ای، ۱۳۹۲/۱۲/۱۵)

کنونی سوسیالیسم و کاپیتالیسم و لیبرالیسم نیست، بلکه "تیرگی افق آینده" است. آینده جهانی که نود درصد جمعیتش در کشورها و مناطق توسعه نیافته و در حال توسعه به سر می‌برند و می‌خواهند به جایی برسند که جهان توسعه یافته رسیده است. اینان چه آینده‌ای دارند؟ جهان در حال توسعه اگر آینده‌ای داشته باشد، آینده‌اش همان گذشته یا وضع کنونی جهان توسعه یافته است. همه‌ی مردم جهان توسعه در راه توسعه، با دشواری‌های بزرگ مواجهند و این دشواری‌ها تعارض‌های درونی جامعه‌هایشان را آشکارتر ساخته و کسانی را به راه‌های افراط و تفریط و تروریسم و ویرانگری کشانده است. توسعه یافته‌ها مدام به کار تولید وسایل نو شده و نو شونده‌ی تکنولوژی سرگرمند و همه مردم جهان را نیز مشغول کرده‌اند و می‌کنند. آنها حتی اگر در جامعه‌ی بی‌امید و نیست‌انگار خود احساس غربت نکنند، با بحران‌های اقتصادی و گسترش فساد روحی و اخلاقی و خطرهای ناشی از توسعه تکنولوژی جنگ و پایان یافتن منابع انرژی چه می‌توانند بکنند؟ کسانی که ضربان نبض زندگی و زمان خود اعم از زمان توسعه یافته یا توسعه نیافته را اندکی حس کنند، می‌توانند از خود بپرسند امید قرن هجدهم از کجا آمد و چرا این امید به بی‌امیدی قرن بیستم و بیست و یکم رسید.» (داوری، ۱۳۹۴: ۵۱-۵۵)

مقام معظم رهبری نیز در این رابطه می‌فرماید: «آرامش ظاهری جبهه‌ی مسلط جهانی - یعنی همین قدرت‌های سنتی‌ای که در دنیا حاکم بودند، چه قدرت آمریکا، چه قدرت‌های اروپایی؛ که یک آرامشی داشتند اینها از

دکتر نجفی، اندیش‌مندی در جستجوی اعتدال

تفسیری فلسفی از کتاب تمدن رضوی دکتر موسی نجفی

عباس معظم؛ پژوهشگر فلسفه در خانه مشروطیت اصفهان

سیاسی در تاریخ

مهم، از رهگذر نقد تاریخ خلفا و نظام حاکم در سیره‌ی سیاسی حضرتش میسر شده است (نک: نجفی، موسی، ۱۳۹۶: ۱۰۳، ۱۰۴ و ۱۰۵). فاصله یا شکاف میان هست و باید، پرسش اساسی تاریخ متافیزیک بوده است که می‌توان آن را به بحث نسبت نظر (Theoria) و عمل (Praxis) تأویل کرد. ما در نظر، ایده یا صورت عقلی چیزها را در می‌یابیم و در کاربرد عملی عقل، سعی در تحقق آن داریم. نظر، عرصه‌ی کلیات و قواعد و اصول و عمل، عرصه‌ی اطلاق و کاربرد این کلیات بر موارد جزئی در زندگی، سیاست و با تاریخ است. اما برآستی ما چگونه از عهده‌ی این اطلاق برمی‌آئیم؟ اگر این پرسش را از فیلسوفی مثل کانت بپرسیم، به ما خواهد گفت: با قوه‌ی حکم یا نیروی داوری (Urteilkraft). قوه‌ی حکم است که جزئیات عرصه‌های زندگی و سیاست و تاریخ را در ذیل کلیات نظری قرار می‌دهد و این چنین، ما به حکم کردن در باب چیزها توانا می‌شویم و در واقع چیزها را می‌فهمیم و البته این کار از عهده‌ی همگان بر نمی‌آید و همگان به فهم تاریخ و سیاست و داوری درست درباره‌ی آنها موفق نمی‌شوند. نیروی داوری ضعیف، مسائل سیاست و تاریخ را درست در نمی‌یابد و داوری نادرستش، در دو سویه‌ی افراط یا تفریط گرفتار می‌آید. داوری نادرست، عدول از عدل و اعتدال در مواجهات عملی ماست. وقتی ما درباره‌ی موردی جزئی در سیاست، داوری نادرست می‌کنیم، معنایش این است که کلیات و اصول نظری را درست نفهمیده‌ایم، چراکه از باز-شناسی (Anerkennung) آنها در جزئیات عملی ناتوان بوده‌ایم و در این حالت، فلسفه می‌تواند کودنی و حماقت ما را نشان دهد. اما نفهمیدن و حماقت گناه نیست؛ جرم هم نیست، البته اگر تنها در صورت محض نظری‌اش باقی بماند و اراده‌ای برای تحقق عملی‌اش وجود نداشته

• **درآمد:** فهم یک متن تنها در افق پرسش‌هایی ممکن است که آنها، اندیش‌مندی را در راهی کشانده‌اند؛ چراکه آنچه نوشته و منتشر شده است چیزی جز پاسخ‌های نویسنده به آن پرسش‌ها نیست. اما در همین سرآغاز باید بپرسیم که آنچه دکتر نجفی در باب مشی سیاسی حضرت امام رضا در تاریخ اسلام دریافته‌اند چه ویژگی برجسته‌ای داشته است و ایشان آن را پاسخ به کدام پرسش اساسی در سیاست و تاریخ فهمیده‌اند. این اشاره‌ی اجمالی شاید بتواند خوانندگان را در فهم درست سخن ایشان مدد رساند؛ برای همین منظور با درنگ در فصل چهارم کتاب ایشان و با تمرکز بر مفهوم اعتدال در سیاست، سعی در آشکارسازی پرسش راه-نمای ایشان خواهیم داشت.

• **طرح بحث:** ایشان این فصل را در هیئت مسائل دهگانه صورتبندی می‌کنند؛ مسائلی که ایشان آنها را به مثابه پرسش مطرح می‌کنند. این پرسش‌ها طرح می‌شوند تا موضوع، خود را در زمینه‌ی ضرورت برقراری نسبتی میان ما، در اکنون تاریخی‌مان، و وضع حال و آینده‌ی تمدن اسلامی و همچنین تمدن متجدد اروپایی آشکار کند. ما سعی خواهیم داشت تا فهم خود از مسأله‌ی اول از فصل چهارم را به شیوه‌ی اجمال بیان کنیم و با رجوع به حکم مأمون و پاسخ امام رضا در پشت سند ولایت‌عهدی، پرسش پنهان نویسنده در پس پرده‌ی سطور را تا اندازه‌ای مکشوف سازیم.

• **مسأله‌ی اول فصل چهارم کتاب:** در این مسأله، ایشان از شکاف میان باید و هست در تاریخ اسلامی سخن می‌گویند، یعنی تفاوت میان ایده‌آل فرهنگ اسلامی و تحقق تاریخی آن که در لسان اندیشمندان، تمدن اسلامی خوانده شده است و مشی سیاسی امام رضا را حرکتی از واقعیت متحقق تمدن اسلامی، به سوی ایده‌آل آن تلقی کرده‌اند که این



است، امام با این عبارت کسانی را نکوهش کردند که حق اهل بیت و آل علی را نادیده گرفتند و ضایع کردند. حضرت با بیان کلمه‌ی دیگران، خاندان اموی و پدران و خاندان مأمون را نشانه گرفتند.

(۳) امام رضا در ادامه به نکته‌ی جالب و مهمی اشاره کردند و نوشتند: مأمون ولایت‌عهدی و خلافت را در اختیار من قرار داد تا اگر بعد از او زنده ماندم، این منصب از آن من باشد.

(۴) هر چند امام قبل از این مجلس، موضوع شهادت خویش را به طور مجمل اظهار داشتند، در این عهدنامه، با افزودن اینکه "هر کس پیمانی را بشکند و عهده‌ی را نقض کند، احترام خود را از بین برده و موقعیت خود را از دست داده، زیرا چنین شخصی بر امام خود ستم روا داشته و به حرمت اسلام تجاوز کرده..." عبارت "اگر بعد از او زنده بمانم" را پررنگ‌تر و معنادارتر کردند.

(۵) امام در ادامه نوشتند: نمی‌دانم با من چگونه رفتار خواهد شد و با شما شیعیان چگونه عمل می‌شود. امام با بیان این مطلب، بار دیگر کراهت خویش را از پذیرش ولایت‌عهدی را بیان داشته و با بیان نگرانی از عاقبت خویش و پیروانشان، ماهیت ولایت‌عهدی را برملا کردند.

● **تفسیر مورد نخست:** امام در مورد نخست از موارد فوق، عدم اعتماد خود را به طرح سیاسی مأمون اظهار داشته‌اند. می‌دانیم که مأمون که از هوش پراگماتیستی سرشاری در سیاست برخوردار بود، هم برای کنترل مخالفت‌ها و شورش‌های سیاسی شیعیان اهل بیت و از اثر انداختن نیروی سیاسی آنها علیه خلافت عباسیان و هم برای بازسازی مشروعیت سیاسی ساختگی خلفای عباسی، به امام رضا جانشینی خود را پیشنهاد می‌کند و در عهدنامه‌ی ولایت‌عهدی پس از اذعان به خاتمیت نبوت در رسالت حضرت محمد مصطفی، به جای ولایت (که از اصول سیاسی مصرّح در قرآن است: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، نساء: ۵۷) از خلافت سخن می‌گوید که اصلی ساختگی بر مبنای قهر و غلبه در سیاست در تاریخ اسلام است و تمامی اوصاف ولایت را به



خلافت نسبت می‌دهد و می‌گوید: بر خلفاست که درباره‌ی آنچه خداوند آنان را حافظ و نگهبان دین و بندگانش قرار داده است، خدا را فرمان برند و بر مسلمانان است که از خلفا پیروی کنند و آنان را در اقامه‌ی حق خدا و بسط عدل و... یاری دهند (همان: ۷۹) و در ادامه، وظیفه‌ی الهی خلیفه را داور به حق و عدل بیان می‌کند. این، یعنی مأمون که در زمان بیان این سخن خلیفه است، خود را در طریق اعتدال سیاسی می‌داند و در حکم ولایت‌عهدی خود را تلویحاً چنین توصیف می‌کند: در میان امت، آن که از همه بیناتر و برای خدا در دین و بندگان او خیرخواه‌تر از خلاق در روی زمین است، **خلیفه‌ای** است که به اطاعت از کتاب او و سنت رسولش عمل کند و با همه‌ی کوشش، فکر و نظرش را درباره‌ی کسی که ولیعهدی او را بر عهده می‌گیرد به کار برد و کسی را به رهبری مسلمانان برگزیند که **بعد از خود**، آنها را اداره کند و با الفت جمعشان کند و پراکندگی‌شان را به هم آورد... (همان: ۸۰). در این فراز کلمه‌ی "**خلیفه‌ای**" که به صورت نکره آمده است، در واقع خود مأمون است. مأمون در ادامه‌ی سخنش مقام ولایت‌عهدی را متمم و مکمل امر اسلام و موجب عزت و صلاح مسلمانان معرفی و آن را الهامی از جانب خدا بر خلفا، برای زیادت نعمت و شمول عافیت قلمداد می‌کند و سپس می‌گوید از همین رو پس از اندیشه و مناجات و استخاره، در افراد خاندان خود از **فرزندان عبدالله بن عباس و علی ابن ابی طالب!** به دقت نظر کرده و علی بن موسی که فضل والا و دانش سودمند و پاکدامنی ظاهر و زهد بی‌شائبه و بی‌اعتنایی به دنیا و نفوذ

باشد که این، در ساحت اخلاق و سیاست محال است. اساساً تفکر تنها، در عمل از کتم عدم خارج می‌شود و لباس وجود می‌پوشد و خودش می‌شود. پس اگر نخواهیم به لاطانات دلخوش کنیم و فقط در رقص پوچ الفاظ غرق شویم، باید در جستجوی معنای اعتدال باشیم؛ در فلسفه، سیاست و تاریخ. اعتدال، در معنای ارسطویی کلمه هم، یافتن اندازه‌ی درست چیزهاست و این اندازه‌ی درست، همان خیر (Guten) عملی‌ست. به نظر می‌رسد نیروی داور کانت و خرد سیاسی یا فرونزیس ارسطو، در رساندن ما به داور درست و اندازه‌ی درست در عمل، یک کار را انجام می‌دهند: ما را از افراط و تفریط حفظ می‌کنند و در این صورت، اعتدال تحقق می‌یابد. حدّ وسط ارسطویی، اندازه‌ی درست است و تنها، سوء فهم عامیانه است که از آن میانگین خوب و بد را می‌فهمد، چراکه اندازه‌ی درست، اندازه‌ی خوب (خیر و حق) است و نه ملغمه‌ای از خیر و شر. به نظر می‌رسد که دکتر نجفی در مشی سیاسی امام رضا در نقد نظام خلفایی و به طور خاص در مواجهه‌ی ایشان با مأمون بر سر مسأله‌ی ولایت‌عهدی، اعتدال سیاسی را در تاریخ اسلام یافته‌اند و قصد داشته‌اند با بازنامی سیره‌ی ایشان، به ما الگویی (Vorbild) عظیم در اعتدال سیاسی نشان دهند و این، چیزی‌ست که موفقیت در آن کار بسیار بزرگی‌ست؛ چراکه حرکت از عصر موجود به عصر موعود، تنها از طریق اعتدال عملی، ممکن است و گر نه ما در زده‌ی افراط و تفریط سقوط خواهیم کرد و افراطیان، لفظ اعتدال را برای پوشاندن

افراطشان استخدام خواهند کرد. اعتدال، منطق درست مواجهه با جزئیات، بر مبنای کلیات و اصول عقلی و برای نیل به غایت نهایی خیر است که آن را خرد سیاسی و نیروی داور می‌تواند به ما بگوید و اگر از این مفهوم، مبنای کلی عقلی و غایت نهایی خیر را برداریم و در مواجهه با جزئیات، با نظر به عقل مشترک (Sensus Communis) و برای خوشامد آن یا کنترل آن و در راستای نیل به هدفی جزئی (که در قیاس با غایت نهایی خیر، جزئی محسوب می‌شود) توفیقی حاصل کنیم، این توفیق، آورده‌ی هوش ناظر بر صلاح عملی (pragmatische Klugheit) است که

البته، سیاستمدار نباید از آن محروم باشد. حال با این تمهید فلسفی نابسند، نظری خواهیم داشت به داور امام رضا درباره‌ی مسأله‌ی ولایت‌عهدی و آنچه ایشان در پشت آن سند مرقوم فرموده‌اند و سعی خواهیم کرد، اعتدال سیاسی را تا حدودی در آن باز نماییم. دکتر نجفی در صفحات ۷۷ و ۷۸ فصل سوم کتابشان آن سخنان و نکات اصلی مندرج در آنها را به اختصار بیان کرده‌اند، که ما ضمن طرح آن موارد سودمند، سعی خواهیم کرد تا با رجوع به خود سند ولایت‌عهدی و سخنان مأمون و پاسخ امام رضا، در تقرب به معنای آنها "خود" تلاش کنیم. دکتر نجفی در صفحات مذکور آورده‌اند: « امام رضا در پشت عهدنامه‌ی ولایت‌عهدی که مأمون تنظیم کرده بود، به دست خط مبارک خویش دست نوشته‌ای افزودند و در آن، به نکات مهم و در خور توجهی اشاره فرمودند که اعم آنها به شرح زیر است:

(۱) ابتدای کلام بدون اینکه نامی از خلیفه ببرند، به ستایش خداوند پرداختند و فرمودند: ستایش مخصوص خداوندی است که آنچه بخواهد انجام می‌دهد و اوست که به خیانت چشم و آنچه در دل هاست آگاه است و درود بر محمد و خاندانش. اشاره به آگاهی خداوند از خیانت‌های آشکار و پنهان در مقدمه‌ی کلام امام و نیز درود و صلوات بر پیامبر که در واقع شهادت به حقانیت آل علی‌ست، در آن زمان اهمیت زیادی داشت و این اقدام هیچ گاه در مجالس و محافل رسمی و اسناد، معمول نبود.

(۲) امام در ادامه نوشتند: امیرالمومنین مأمون، حق ما را که دیگران نشانختند، شناخت. هر چند ظاهر این کلام حاکی از ستایش مأمون

از هم بگسلد، حرمت حریم خدا را مباح شمرده و حلال او را حرام کرده است؛ زیرا با این کار، بر امام، ایراد و عیب و عتاب کرده و حرمت اسلام را برده است. رفتار **گذشتگان** نیز بدین گونه بوده است: آنها بر لغزش‌ها صبر کردند و به صدمات و آسیب‌های ناشی از آن اعتراض نکردند، زیرا از **پراکندگی کار دین و از به هم خوردن رشته‌ی اتحاد مسلمانان می‌ترسیدند** و این ترس بدان جهت بود که مردم به زمان جاهلیت نزدیک بودند و منافقان هم انتظار می‌کشیدند تا راهی برای ایجاد فتنه باز کنند (همان: ۸۳ و ۸۴). در این فراز امام رضا در حکمتی ستودنی، به مأمون و هر مخاطب اندیشمند دیگری می‌گویند که تو ای مأمون، با گذشتگان (خلفای پیشین) فرقی نمی‌کنی؛ اما در فراز قبلی گفتند که تو ای مأمون حق ما را که دیگران نشاناختند، شناختی! این تناقض را در سخن امام رضا چگونه باید فهمید؟ شاید امام می‌خواهند ضمن تنقیح مناظ مشروعیات سیاسی در اسلام و پاسداری از حقیقت در قلمرو سیاست، بگویند: ای مأمون، تو انسان با هوشی هستی و در حکم خودت هوشمندانه و البته، تلویحاً حقانیت مقام مرا در سیاست تصدیق کرده‌ای، اما در واقعیت، با غاصبان این مقام در تاریخ اسلام پس از رحلت رسول اکرم هیچ تفاوتی نداری! و پس از این بیانات با اشاره‌ی حکیمانه‌ی دیگری ما را به اعجاب می‌آورند، وقتی عطف بما سبق می‌فرمایند و قید "چنانچه بعد از او زنده بمانم" را با اشارت‌وار این چنین، بیشتر توضیح می‌دهند: «من خدا را بر خود شاهد گرفتم که اگر مرا زمامدار امور مسلمانان کرد و امر خلافت را به گردن من نهاد، با مسلمانان **مخصوصاً فرزندان عباس** چنان رفتار کنم که با اطاعت خدا و پیامبرش مطابق باشد. هیچ خون محترمی را نریزم و مال و ناموس کسی را مباح نکنم، مگر اینکه حدود الهی ریختن آن را جایز شمرده و اجابت دین، آن را مباح کرده باشد... (همان: ۸۵). آیا امام نمی‌خواهند با قید "مخصوصاً فرزندان عباس" در این فراز و با نظر به قید ظاهراً اضافی "چنانچه بعد از او زنده بمانم"، بگویند که مأمون دقیقاً برخلاف آنچه من در مقام رهبری فرضی مدینه‌ی اسلامی عمل خواهم کرد، عمل خواهد کرد و من با علم به این و به اقتضاء حفظ اسلام و پاسداری از حقیقتش، این مقام را خواهم پذیرفت؟

● **تفسیر مورد پنجم:** اما امام سپس، پس از مسئلت طاعت برای خود و عافیت برای مسلمانان، می‌فرمایند: «و من نمی‌دانم که به من و شما چه خواهد شد (همان: ۸۵)»؛ که مراد ایشان از این "شما"، همه‌ی مسلمانان است و نه صرفاً پیروانشان؛ و از همین طریق، باز هم مکرراً ابهام یا شاید موهوم بودن این قرارداد سیاسی را اعلام می‌کنند و از این مهم‌تر اینکه پس از این جمله می‌فرمایند: حکم و فرمانی نیست مگر برای خداوند؛ **او به حق دآوری می‌کند...** این جمله صرفاً قطعه‌ای از قرآن نیست که حضرت برای تیزک! در سخن وارد کرده باشند، بلکه پاسخی به ادعای اعتدال سیاسی مأمون است که خود را در حکم ولایتعهدی تلویحاً واجد نیروی دآوری به حق و عدل دانسته بود و امام رضا این چنین با نمایش ستودنی نیروی دآوری خویش، اعتدال سیاسی را می‌آموزاند و از حریم مقدس دآوری درست پاسداری می‌کنند. ضمن اینکه در عمل سیاسی، با اتکا به همین توانایی تشخیص و فهم، با سیاست‌باز باهوشی چون مأمون همراه هم می‌شوند تا مصالح عمومی مسلمین آسیب نبیند. بعید است که مأمون با آن هوش سرشار، دلالت‌های پنهان کلام حضرت امام رضا و پاسخ‌های حکیمانه‌ی ایشان را دریافته باشد.

● **نتیجه:** به نظر می‌رسد، دکتر موسی نجفی، اندیشمندی در اکنون تاریخی ماست که در رجوعش به ماجرای ولایتعهدی حضرت رضا، در جستجوی معنای اعتدال در سیاست بوده است و در این راه به تاریخ اسلام سفر کرده است. شاید تفسیر اثر ایشان بتواند تا حدودی پرده از این پرسش پنهان برگیرد و در روزهایی که لفظ اعتدال، به شیوه‌ای افراطی در گوش‌ها می‌رود، تا حدودی از حقیقت آن پاسداری کند.

● **منبع:** نجفی، موسی، تمدن رضوی: مولفه‌های تمدن‌ساز در مکتب سیاسی امام رضا، نشر آرما، چاپ نخست، اصفهان: ۱۳۹۶

حکمش در میان مردم را از همه بهتر و بالاتر دیده است (کسی که همه‌ی مردم در باب فضیلتش به یکسان دآوری مصدق دارند) را به مقام جانشینی منسوب می‌کند. خوب، از یک سو با تعریفی که خود مأمون در همین سخن، از مقام خلافت رسول خدا اظهار داشت و آنچه در باب نیروی دآوری‌اش به حق و عدل گفت و از سوی دیگر آنچه از اوصاف برتر علی بن موسی در علم و تقوا (در نظر و عمل) و نفوذ حکمش در میان مردم بیان داشت، می‌توان از مأمون پرسید: اگر واقعاً چنین است، چرا او را بر خودت اکنون برتری نمی‌دهی و خلافت را فی الحال به چنین عالم فاضل توانایی که مردم مطیع حکمش هستند، واگذار نمی‌کنی؟ و رهبری او را به **بعد از خود** احاله می‌دهی؟ و اگر همان‌طور که تلویحاً خود را از همه بیناتر و برای خدا در دین و مردم خیرخواه‌تر می‌دانی، پس باید امر اسلام که قرار است از طریق مقام خلافت تحقق یابد، فی الحال کامل باشد؛ پس تعیین ولیعهد که تو خود، ضرورت آنرا در تکمیل و متمیم امر اسلام دانستی، مسأله‌ای بی‌وجه و بی‌جهت و غیر معقول می‌نماید و تأکید بر آن (آن هم در زمانی که خودت بسیار جوان هستی) از خلیفه‌ی مقتدر و باهوشی چون بعید به نظر می‌رسد! مگر اینکه علت این انتساب چیز دیگری باشد که به نظر می‌رسد مأمون با اعتراف به دانش و فضیلت و تقوای حضرت و از همه مهم‌تر نفوذ رأی او در میان مردم (مقبولیت سیاسی امام)، آن علت را می‌گوید، لکن با وارونه کردن اصل و فرع، معنایش را پنهان می‌کند.

● **تفسیر مورد دوم:** مورد دوم مورد اشاره‌ی دکتر نجفی درست است، لکن نباید فراموش کنیم که وقتی امام رضا در آغاز سخنانش در پشت سند ولایتعهدی می‌فرمایند: من، علی بن موسی بن جعفر، می‌گویم: همانا امیرالمؤمنان که خدا او را در استواری کارها کمک کند و به راه رستگاری توفیقش دهد، آنچه دیگران از حق ما نشاناخته بودند، بازشناخت (همان: ۸۳)؛ ضمن تنقیح مناظ مشروعیات سیاسی دوران پس از رسول خدا (که مأمون سعی داشت در عبارت از میان فرزندان عباس و علی آن را مشوش کند و امام با بیان شمول معنای "دیگران" در عبارت "آنچه دیگران از حق ما نشاناختند" به همه‌ی خلفای عباسی و اموی، حتی پدر خود مأمون!)، با دعای خود برای توفیق مأمون در استواری کارها، شناخت و دآوری درست خود از موقع و مقام سیاست را آشکار می‌کنند. یعنی ایشان می‌دانند که جایگاه تاریخی‌شان در نسبت با غایت نهایی اسلام کجاست و در افق این غایت و بر مبنای کلیات مأخوذ از کتاب و سنت، با مأمون و نظام خلفایی چگونه باید مواجه شوند، که نه آنها را در نظر تأیید کنند و از این طریق مبنای اساسی اسلام آسیب ببیند و نه در عمل، از همراهی هوشمندانه‌ی سودمند با مأمون غافل باشند. امام رضا این چنین نیروی دآوری تحسین‌برانگیزشان را به منصفی ظهور می‌آورند و معنای اعتدال سیاسی را تعلیم می‌کنند.

● **تفسیر مورد سوم و چهارم:** امام پس از اشاره‌ی اساسی نخستین خود، می‌فرمایند: مأمون مرا جانشین خود کرد تا اگر بعد از او زنده بمانم، آن را بر عهده بگیرم. این قید، توضیح واضح‌ات و بلحاظ منطقی بی‌وجه و گزافی‌ست، مگر اینکه آن را از حیث خطایی بفهمیم تا اشاره‌اش تحت فهم گزاره‌ای - منطقی سرکوب نشود. یعنی اگر گویند، عالم و حکیم و فاضل است نباید امر واضحی را توضیح دهد و شرط بیهوده‌ای را در سخن وارد کند، مگر اینکه بخواهد با اشاره چیز دیگری بگوید، که در اینجا به نظر می‌رسد این قید، اشاره‌ای به طبیعی نبودن سیر ماجرای ولایتعهدی تا پایان است: اینکه من، مرگ طبیعی نخواهم داشت و تحت توطئه‌ای سیاسی کشته خواهم شد؛ چرا که اگر جز این بود و عباسیان می‌خواستند حقیقتاً به ولایت سیاسی خاندان پیامبر اذعان کنند، چرا باید نقد واقعی امروز را به دست نسبی‌ه‌ی موهوم فردا واگذارند؟ و از این مهم‌تر، امام در پاسخ به مأمون که در حکم ولایتعهدی، علت تعیین ولی‌عهد را ترس از **پراکندگی مسلمانان و دغدغه‌ی اتحاد آنها** عنوان کرده بود، می‌فرمایند: «پس هر کس گره‌ای را که خداوند به بستن آن فرمان داده است، بگشاید و رشته‌هایی را که خداوند پیوست آن را دوست دارد،

تمدن و تکثر

محمود فروزبخش

و انتظار مهدوی روایت می کنند، متفاوت است. زیرا اساسا این رویکرد صلح گراتر است و ناگفته بیان می کند که با قیام حسینی، بخش های از حقیقت برای شیعیان آشکار می شود و بخش های دیگر در منش امام رضا نهفته است.

هنگامی که زندگانی امام رضا هم رجوع می کنیم متوجه می شویم که ایشان بدون هیچ گونه عمل یا تصمیمی که به خشونت منجر شود، تا ولیعهدی مامون رفت و البته از دل همین سیاست برکات فراوانی را نثار شیعه کرد. امامی که نه چون نهضت های آزادی خوانه فریاد می کشد و نه مانند جد بزرگوارشان مسیر کربلا را انتخاب می کنند بلکه مانند حضرت یوسف به دل مقرر کفر و شرک می روند و از آنجا با سلاح تدبیر و کیسات، اهداف اسلام را به پیش می برند.

برخی می گویند او را آن زمان رضا خطاب کردند زیرا دوست و دشمن را از خود راضی نگه داشت. والله اعلم

اساسا چنین رویکردی و چنین ادبیاتی در میان انقلابیون مورد غفلت است. برای آن ها عجیب است که چگونه می شود انقلابی بود دغدغه تمدنی هم داشت اما رضوی بود. این در واقع همان مسیری است که دکتر نجفی سعی داشته آن را پگشاید.

مورد دیگر در ذهن مرحوم مرتضی نجفی این است که در نزد او امام رضا کسی است که پذیرای همه انسانی است.

جایی ننوشته گنه کار نیاید دیدم همه جا بر در و دوار حریمت پدر بزرگ همیشه از آن می گفت که در حرم امام رضا همه چور آدمی با همه گونه معیصتی راه می یابند و به هر زبانی که دوست دارند با امام خود سخن می گویند و صد البته همه به حکم زائر بودنشان محترم هستند و همه مورد لطف امام قرار می گیرند او بر سر در حرم ایستاده و بر سر همگان دست می کشد.

این دقیقا همان رویکردی است که با فهم آن می توان به فهم درست «تکثر» رسید. فهمی که از دل سنت برخاسته و والا تر و برتر از مفهوم پلورالیسم است.

بدون شک کتاب تمدن رضوی، از حیث پیشرفت نسبت به کتاب های پیشین دکتر نجفی، توجه ایشان به امر تکثر است و الا اکثر مفاهیم در آثار پیشین آمده بود.

در صفحه ۱۰۹ کتاب آمده است:

ذکر این نکته مفید است که داشتن السنه و فرهنگ های مختلف درون حوزه تمدن اسلامی، بر قدرت و ظرفیت آن تأثیرگذار استو توان این تمدن به بهره گیر و جهت دهی و تحمل سایر فرهنگ ها دلالت دارد.

دکتر نجفی برای اولین بار از واژه هایی مانند تحمل فرهنگ های مختلف سخن می گوید. ین هم در آثار ایشان به این نحو برای اولین بار است که رخ می دهد.

وی مناظرات امام رضا را در زمینه مواجه با تکثرهای فرهنگی، الهام بخش می داند. و در صفحه ۱۱۰ می گوید:

تمدن رضوی، تمدنی است که قدرت و نفوذ و اعتبار خود را از گفت و گو و منازعه احسن فرهنگی و عقلانی کسب می کند...

دکتر نجفی پیشتر معتقد بود که حتی در دوران ظهور هم تکثرات فرهنگی و زبانی وجود دارد و البته همه ایشان در جهت واحدی توحیدی تنظیم می گردد اما این گونه نیست که همگان دقیقا یکسان شوند و یک سبک زندگی دقیقا مانند هم را داشته باشند. وی همان عقیده را در به بیان دیگر در صفحه ۱۱۰ کتاب ابراز می دارد:

تمدن نوین اسلامی، از نظر عده ای همان احیای تمدن گذشته با تنوع فرهنگی جدید است. فرهنگ های متنوع و متکثری که با رشد خود درون

پیش از پرداختن مستقیم به کتاب تمدن رضوی و نکات آن باید یادآور شوم که منظور از این بررسی، ذکر نکاتی است که نویسنده در این کتاب به صورت ویژه ذکر کرده است یعنی در آثار پیشین به آن اشارتی نشده است.

می دانیم که موسی نجفی، پیشتر و از نشر آرما دو کتاب به نام های تمدن برتر و نظریه تمدن جدید اسلامی به چاپ رسیده است. دکتر نجفی در آن دو اثر به تفصیل نظرات خود را پیرامون مباحث تمدنی بیان داشته اند. حال پرسش این است که در کتاب تمدن رضوی، چه نکته ای علاوه بر دو کتاب پیشین مطرح شده است و نویسنده در این اثر نسبت به آثار پیشین خود چه راه جدیدی را گشوده است یا به اصطلاح فتح باب کرده است.

پاسخ نگارنده این سطور آن است که دکتر نجفی متوجهامر تکثر شده است. هر چند خود او نیز کتاب را به چنین انگیزه ای ننوشته باشد اما او با دادن سرنخ هایی برای آیندگان فکری خود، راهی را برای فهم بهتر مقوله تکثر اجتماعی باز نموده است.

منظور من از کتاب تمدن رضو، مشخصا فصل چهارم آن است جایی که نویسنده عصاره سخن خود را در ذن مخاطب می کارد و حرف های جدید خود نسبت به گذشته را مطرح می کند.

او مشخصا به سراغ امام رضا می رود. این توجه به امام رضا مشخصا در برابر دو امر در ادبیات پیشین انقلابیون ایران قرار می گیرد. دقت کنید که منظور از «در برابر» بودن به معنای «در تضاد بودن» و یا حتی «در مقابل» بودن نیست. نویسنده متوجه ظرفیتی در گنجینه تشیع شده است و از آن رهگذر به یک روایت تمدنی رسیده است.

او ابتدا تمدن رضوی را مقدمه ای بر تمدن مهدوی می داند. نجفی با خلق این مرحله، به واقع گرایی نزدیک می شود و از پرسش یک باره وضع موجود به وضع ایده آل دوری می گزیند و به جای آن از حلقه ای واسطه به نام تمدن رضوی بهره می گیرد.

دومین کاری که نجفی انجام می دهد فراخوان مفهوم تمدن رضوی، در برابر نهضت حسینی به عنوان مکمل است اما دقت داشته باشید نجفی بمتعلق به نسلی است که در برابر نام حسین و حسینی بودن تفسیر دیگری ارائه نمی دادند تا جایی که به حدیثی ساختگی استناد می کرد و می گفتند: انما الحیا عقیده و الجهاد و حتی آن رویکرد را با یک شعار کامل می کردند و می گفتند: کل یوم عاشورا کل ارض کربلا

فراخوان نام مبارک امام رضا در معادلات تمدنی قطعا به تعدیل آن روحیات کمک میکرد و این تعدیل نشانگر تعدیل خود نویسنده در سال های اخیر است.

پس از این مقدمات می توانیم به سراغ خود شخصیت نویسنده برویم و با ردیابی و پرسش در زندگی او، موجه شویم که ریشه این تغییر و تکامل در اندیشه موسی نجفی چیست.

اولین کلام این کتاب، تقدیم آن به پدر، مرحوم حاج آقا مرتضی نجفی است کسی که به نوشته نویسنده «عشق امام رضا را از همان کودکی با جان فرزندانش آمیخت.»

اما باید پرسید مراد مرحوم مرتضی نجفی از امام رضا چه بوده است و اساسا دکتر نجفی با بیان واژه امام رضا چه موضوعی را در ناخودآگاه خود مرور می کند. پیش از پاسخ به این سوال لازم است یادآوری کنم که اینجانب، نوه مرحوم حاج آقا مرتضی هستم و برای پاسخ به این سوال کاملا شایستگی دارم زیرا بیش از دو دهه از نزدیک دمخور پدر بزرگ و عقاید ایشان و توجه خاص او با امام رضا بودم.

در نزد پدر بزرگ یا همان پدر دکتر نجفی، امام رضا دقیقا واژه ای بود که به تکمیل امام حسین می آمد. به طوری که مرتب در آن خانه گفته می شد: پرچم سرخ حسین، پرچم سبز رضا.

حال آن که این رویکرد دوگانه با کسانی که شیعه را با دو بال شهادت حسینی

جایگاه امام رضاست. به تعبیر مرحوم پدر بزرگ، نامش را رضا گذاشته اند زیرا قرار است همه شیعیان و زائرانش از پیش درگاه او با رضایت برمی گردند. آری چنین جایگاهی است که باید میان وضع موجود ما و تمدن مهدوی قرار گیرد تا ما بتوانیم کمی واضح تر درباره آینده خود سخن بگوییم و به موانع پیش رو جدای از شعار بیندیشیم. بدون شک امروز تکثرها و پاشیدگی های فرهنگی جامعه ما از بزرگترین موانع نیل به تمدن واحد اسلامی است. باید با مفهومی که ریشه در سنت و عالم قدس دارد، به فهم زمانه و برقراری نسبت واقعی با تکثرات رفت. آن مفهوم همان امام رضایی است که از نیم قرن پیش بر لوح موسی نوشته شده است هر چند خود به آن خودآگاه نباشد.

جلقه و حوزه تمدن اسلام که بن مایه دینی دارد این تمدن را به نقطه ای رسانده است که می توان از آن به تمدن نویسن اسلامی یاد کرد. البته این تنوع و تکثر و تعلق فرهنگی در بخش های اندیشه ای فلسفه، کلام و عرفان و در بخش های هنر ادبیات و شعر و در بخش ها و رفتارها و شیوه زندگی و فرهنگ عام قابل نگرش است.

البته نجفی در چندین مرتبه تاکید می کند که این تنوع و تکثر، در نهایت باید به بن مایه ای دینی متصل شوند و تعلق تمدنی بیابند. آن چیز که به نظرات دکتر نجفی نشاط می دهد، همه انسانی بودن بودن

عقل در تمدن رضوی

سید مهدی حسینی

خداست. امام ارکان بلاد است، حافظ ایمان مردم و دین خدا است، امین خداوند در روی زمین است. تدبیر امور جامعه بشری با وجود تدبیرواراده اونظم و سامان می یابد. امام حجت خدا بر بندگان در روز قیامت است. اگر حجت خدا نبود، عقل برخداوند در روز قیامت بر نبود امام احتجاج می کرد.

امام چگونه امت راهدایت و رهبری می کند؟ امام رهبر معنوی امت است، امام از عصمت الهی برخوردار است، خزائن علم الهی نزد امام است.^۴ رسالت امام آثاره و شکوفا کردن عقول است.^۵ امام مردم را عاقل می کند تا متدین و متمدن شوند. هنگامی که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می نمایند عقل مردم به حدی بالا می آید که حضرت، متدینین را به اوج تمدن بشری می رسانند.

برای آنکه جامعه متدین و متمدن شود فراهم بودن زمینه های اجتماعی سیاسی و فرهنگی ضروری است. موضع گیری های سیاسی با این زمینه ها و شرایط زمانی باید مناسب باشد. امام آگاه ترین فرد به زمان خود است. حرکت و مبارزه سیاسی ائمه و سکوت و صلح و جهاد نظامی و جهاد علمی آنان بر همین اساس شکل می گیرد.^۶

در مقدمه اشاره شد که سازمانها و ساختارهای طبیعی بر اساس اراده تکوینی الهی اداره می شود که نتیجه آن نظم عالم تکوین است. اما انسان چون موجودی است که مختار و آزاد آفریده شده است، کمال او در گرو ملاحظه عنصر اختیارواراده او است. امام با سیاست تقیه و تقریب برای جلوگیری از انشقاق و تفرقه درامت اسلامی با نگاهی دوراندیشانه و گام به گام به جلو با بستر سازی های لازم، اراده سیاسی مردم را برای همراهی با خود ارتقا می بخشد. امام برای ارتقای اراده سیاسی منبعث از خرد عملی، زمینه های رشد آن را بر اساس ولایت الهیه فراهم می کند.

بنابراین امام علی بن موسی الرضا علیه وعلیه السلام با قبول ولایت عهدی مأمون، در این جایگاه ولایت عهدی با زیر سؤال بردن منطقی حاکمیت عباسی محکم ترین گام را در جهت تزلزل و فروپاشی آن برمی دارند^۷ و با بصیرت افزایی شیعیان در حوزه فهم، و تقویت اراده سیاسی آنان در حوزه عقل عملی، خط تحفظ استقلال و هویت شیعی را در راستای تمدن رضوی پررنگ می نمایند.

والسلام

عقل و حقیقت و عدالت از مبانی تمدن رضوی است. عقل شاکله^۱ وجود انسان است و بعد انسانی تمدن رضوی را می سازد. حقیقت مربوط به ساختار عالم است و بحثی هستی شناسانه است که بعد دوم تمدن رضوی است. عدالت اساس باید ها و نبایدهای تمدن رضوی است که بعد سوم آن را تشکیل می دهد و منشأ فقه و حقوق و اخلاق و سیاست می باشد. ولی خدا، خلیفه الله است. او واسطه فیض الهی است که عقل و حقیقت و عدالت از او رنگ می گیرند. در این مقاله از سه بعد مطرح شده تمدن، تنها به نسبت ولی و عقل در تمدن رضوی می پردازیم.

نظم هر تمدنی از ذاتیات آن تمدن است. البته این نظم حاصل اراده انسانی است. نظم انواعی از مخلوقات الهی به اراده تکوینی الهی است. این موجودات نظم و اداره امور ایشان، غیر ارادی و تحت تسخیر الهی است. در حیوانات نیز مراتب ضعیفی از اراده که منشأ آن قوه وهم و خیال است وجود دارد و به نام غریزه نامیده می شود. غریزه در حیوانات، تدبیر حیات حیوانی حیوانات را به عهده دارد. در میان مخلوقات الهی، انسان با آفرینش خاصی به نام فطرت الهی از دیگر موجودات متمایز شده است. عقل و اختیار ساختار فطری انسان است. ساختار فطری انسان موهبتی الهی و سر مایه انسانی او است تا انسان به مدد آن با شعور و اراده خود به سیاست و تدبیر حیات خویش بپردازد، در نتیجه به تمدن متعالی و کمال لایق خود نایل شود. عقل این سر مایه الهی مسئول بینش و گرایش انسان است. علم و بینش انسان حاصل عقل نظری است و در برگیرنده حکمت نظری و حکمت عملی است. رأس المال و سر مایه اصلی عقل نظری در بخش حکمت نظری، فهم محال بودن ارتفاع و اجتماع تقیضین است. فهم امتناع ارتفاع و اجتماع تقیضین را خداوند به هر کودکی موهبت نموده است. در بخش حکمت عملی یعنی باید ها و نبایدها، تشخیص خوب و بد را هم خداوند سر مایه انسان قرارداد لذا هر انسانی عدل را خوب و ظلم را بد می داند. اما عزم و گرایش و اراده انسان کار عقل عملی است که هیچ ارتباطی با عقل نظری ندارد لذا تنها به همین دلیل وجود عالم بی عمل توجیه می شود.^۲

خداوند علاوه بر این حجت و عقل درونی یک حجت و عقل بیرونی برای راهیابی او قرارداد. امام حجت بیرونی، یعنی ولی خدا و سرپرست مردم است. عقل قطب وجود انسان است^۳ و امام عقل و قطب عالم امکان است که جامعه را به سمت تمدن متعالی هدایت می کند. امام مدار سیاست بندگان

۱. سوره اسراء، ۸۴.

۲. منزلت عقل، آیه الله جوادی آملی

۳. مقدمه اصول کافی، مرحوم کلینی

۴. زیارت جامعه کبیره

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۶. بیانات مقام معظم رهبری انسان ۲۵۰ ساله

۷. تمدن رضوی، نجفی موسی

تدبیری برای بازگشت

یاسر مرکزی

مجتبی و امام حسین علیه السلام با تدبیری که اتخاذ کردند، دشمن را به جایی رساندند که در برابر نشر و پخش معارف اهل بیت علیهم السلام سد ایجاد کند و مانع از گسترده شدن دامنه‌ی مخاطبان علوم اهل بیت عترت و طهارت شود. هر دو امام بزرگوار در این مسیر به شهادت رسیدند و با شهادت خودشان، روح تازه‌ای در کالبد جامعه‌ی شیعه دمیدند. برای چگونگی خفقان سیاسی و فرهنگی دوره‌ی بنی‌امیه، کافی است در این کلام علامه طباطبائی رحمه الله دقت کنیم که ایشان فرمودند: «من همه‌ی وسائل الشیعة را که تتبع کردم، بیش از سه روایت فقهی از سیدالشهداء علیه السلام پیدا نکردم.»

امام سجاد علیه السلام در ادامه همین مسیر و برای بازگرداندن و جلب توجه مردم به آستان اهل بیت و در راستای مقابله با فساد اخلاقی و اجتماعی - که در آن برهه انچنان فراگیر شده بود که حتی مدینه النبی هم به شهر رقاصه ها تبدیل گشت - معنویت و اخلاق توحیدی را در قالب دعا در جامعه اسلامی تزریق نمودند. در نتیجه‌ی همین احیاء معنویت و مرجعیت اهل بیت علیهم السلام بود که وقتی در ایام حج، هشام لعنة الله علیه قصد طواف بیت الله الحرام کرد و خواست اعمال حج را بجا آورد، به خاطر ازدحام جمعیت نتوانست به حجرالاسود نزدیک شود، اما هنگامی که سیدالساجدین علیه السلام تشریف آوردند، مردم محو جمال ایشان شدند و خیره و حیران، حضرت را تماشا کردند و راه را باز کردند تا حضرت به سمت حجرالاسود رفتند و آن را استلام فرمودند. هشام تعجب کرد و با تجاهل پرسید: «او کیست؟» فرزدق، شاعر خاندان عترت و طهارت علیهم السلام، آن‌جا حاضر بود و در پاسخ با زبان شعر، حضرت را معرفی کرد.

در پی بازگشت مردم به خانه‌ی اهل بیت علیهم السلام که نتیجه‌ی تلاش‌های امام سجاد علیه السلام بود، امام باقر و امام صادق علیهما السلام جایگاه مرجعیت علمی امام معصوم را نیز در جامعه‌ی اسلامی احیاء نمودند و معادله‌ی مراجعه‌ی مردم برای حل و فصل مسائل فقهی را عوض کردند.

انسان با ورق زدن توحید صدوق رحمه الله و مرور سؤال‌هایی که به امام باقر و امام صادق علیهما السلام ارجاع می‌شد، می‌تواند دریابد که کار مسلمانان به جایی رسیده بود که درباره‌ی توحید و معرفت خداوند متعال، حرف‌هایی بدتر از یهود می‌زدند! این انحطاط که تصادفی نیست، فرقه‌سازی، ایجاد بدعت، راه‌اندازی نهضت ترجمه و پدیدآوردن جریان‌های انحرافی، همه و همه، کارهای مدیریت شده و توأم با یک برنامه‌ریزی بود که دستگاه نفاق، با دوراندیشی و نگاه تاریخی، آن را راه‌انداخته بود تا اسلام و معنویت حاصل از آن را سرنگون کند. در چنین شرایطی، امام باقر و امام صادق علیهما السلام با ایجاد پایگاه مرجعیت علمی در جهان اسلام، نه تنها شیعیان، که حتی اهل سنت را از افتادن در ورطه‌ی انحطاط فکری نجات دادند و چهارچوب‌های مقتنی را در معارف اسلامی بنا نهادند. در این دوره با احیاء مرجعیت علمی امام معصوم، کار به جایی رسید که بزرگان هر چهار مذهب اهل سنت، در مکتب امام صادق علیه السلام حضور می‌یافتند و از شاگردان آن حضرت به شمار می‌آمدند. ایشان ضمن اتخاذ تدابیر بلند، با تربیت شاگردان فقهی در بدنه‌ی اهل سنت، در برابر پدیدآمدن انحراف‌های خطرناک‌تری ایستادند که می‌توانست به فروپاشی جامعه‌ی اسلامی منتهی شود و نام اسلام و مسلمانی را یکسره در تاریخ به فراموشی بسپارد. اگر امروزه عموم مسلمانان به جای داشتن معنویت مبهم، وارث معارف متقن و مستدلی هستند، همه‌اش مدیون تدابیر این دو امام بزرگوار و عظیم‌الشأن است.

مقدمه اول: خداوند متعال اینگونه مقدر کرده است که پروژه «تحقق عبودیت» خود در میان بنی آدم که به زمین هبوط کرده است را از مسیر دستگاه ولایت و به دست با کفایت انبیا و اوصیا آنها به ثمر برساند.

مقدمه دوم: بدون تردید تحقق این پروژه الهی با لحاظ «اختیار و اراده» انسان محقق خواهد شد. بدین معنی که تا ادمی به اختیار و اراده خود - که طبعاً متضمن نوعی از تعقل هم هست - رو به سوی استان اولیا خداوند ننماید تحقق عبودیت الله تعالی محال خواهد بود.

مقدمه سوم: رفتار و فعل هرکدام از ائمه‌ی معصومین علیهم السلام در هر یک از شئون حیات ایشان در این دنیا، از فعل دیگر معصومین علیهم السلام گسسته و جدا نیست، بلکه فعل هر معصومی هم‌چون حلقه‌های پیوسته‌ی یک زنجیر، با افعال دیگر معصومین ارتباط دارد؛ و افعال معصومین، فعل یکدیگر را نقض نمی‌کند. بنابراین علاوه بر این که همه‌ی افعال امام معصوم علیه السلام در همه‌ی شئون با یکدیگر هماهنگ است، افعال هر یک از معصومین علیهم السلام نیز با افعال امام معصوم دیگر نیز هماهنگ و پیوسته است. فعل امیرالمؤمنین علیه السلام ادامه‌ی فعل رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و رسالت ایشان با حلقه‌های افعال سایر اهل بیت علیهم السلام صورت گرفته است.

برای فهم و تبیین هر چه عمیقتر جریان امامت شیعه به مثابه یک انسان ۲۵۰ ساله و به تبع آن تحلیل حرکت امام رضا علیه السلام به عنوان بخشی از عمر شریف این انسان، بایستی به این نکته توجه نمود که جریان باطل در مقابله با دستگاه ولایت چه دسیسه و تدبیری را به کار برده است. با این فرض به رسم "تعرف الاشیاء باضدادها" بهتر می‌توان حداقل به بخشی از عمق و وسعت تدابیر الهی امامان شیعه دست یافت. به نگاهی به تاریخ اسلام علی الخصوص بعد از ماجرای سقیفه و با نیم نگاهی به دو مقدمه اول، به راحتی به این نتیجه خواهیم رسید که تمام هم و غم دستگاه طاغوت معطوف به این مساله بوده که تا جایی که می‌تواند جایگاه قدسی و الهی امامان شیعه را تنزل داده و با انزوای هر چه بیشتر آنها در میان مردم بتوانند خود را هم عرض این انوار مقدسه قرار داده و نهایتاً جامعه را به این نتیجه برساند که بود و نبود علی علیه السلام خیلی فرقی برایشان نخواهد داشت. عمق این فاجعه به حدی بود که حضرت امیر علیه السلام در جایی چنین می‌فرمایند: اللهم انی استعذیک علی قریش و من اعانهم فانهم قطعوا رحمی و صغروا عظیم منزلتی و اجمعوا علی منازعتی امرا هو لی^۱

خدایا! از ظلم قریش و همدستان آنها به تو شکایت می‌کنم، اینها با من قطع رحم کردند و منزلت والای مرا تحقیر نمودند؛ و در قیام بر علیه من در رابطه با خلافتی که خاص من بود، متحد شدند

نهایت اینکه از اصلی ترین تدابیر امامان معصوم در مقابله با دستگاه طاغوت که تا ظهور حضرت صاحب الامر هم ادامه خواهد داشت همین توجه دادن مردم و جلب توجه آنها به درگاه الهی و قدسی ولایت است. البته این توجه و بازگشت از ناحیه مردم هم امری ذومراتب است. طبعاً این توجه باید به نقطه‌ای برسد که مردم بتوانند به آن حد از درک و تحمل برسند که اداره امور زندگی فردی و اجتماعی خویش را به دست حضرات معصومین بسپارند.

لذا اینکه حضرت علی علیه السلام در جاهای مختلف به بیان فضایل خود می‌پردازند از همین باب قابل فهم است. پس از ایشان، امام حسن

به مردم گوشزد نمودند که حق حکومت و امامت جامعه از ان ایشان بوده و عملاً و نظراً ثابت نمودند که روش حکومت داری شان با امثال مامون متفاوت خواهد بود. به بیان دیگر امام علیه السلام با این هجرت تاریخی خود به ایران نه تنها باعث توسعه مرزهای تشیع شدند بلکه عیناً به جامعه اسلامی ایران فهماندند که دو قرأت از اسلام وجود دارد: قرأت علوی و قرأت عباسی و همین تدبیر حضرت نقش بسزایی در روی آوردن ایرانیان به تشیع داشته است.

نتیجه اینکه حضرت رضا علیه السلام به مثابه همان انسان ۲۵۰ ساله در آن مقطع زمانی خاص پروژه « بازگشت مردم به درگاه اهل بیت » را به خوبی تدبیر و مدیریت نمودند به نحوی که در عصر ایشان شیعه از یکی از امتحانات سخت خویش با سربلندی بیرون آمد. در پی نشر و احیای چنین معارف نابی بود که جامعه‌ی شیعه این قابلیت را پیدا کرد تا برای اولین بار به امام خردسال امتحان شود و از این آزمایش سخت، با موفقیت خارج گردد. شیعه در زمان امام رضا علیه السلام آن قدر بالغ شده بود که پس از ایشان، انشعاب جدی دیگری در میان شیعیان پدیدار نشد. در حالی که سه تن از امامان پس از ایشان - امام جواد، امام هادی و امام عصر علیهم السلام - از نظر سنی خردسال بودند.

دوره‌ی حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیهما نیز دوره‌ی فوق العاده‌ای است که در آن پایه‌های توسعه‌ی جغرافیایی شیعه با تدابیر ایشان اتفاق می افتد. ایشان با این که جمعیت فراوان، اما متفرق شیعیان در اطراف دنیای اسلام بودند، کاری کردند که بنی العباس مجبور شدند مسیر خودشان را تغییر دهند و برای مهار شیعه، سیاست دیگری را اتخاذ کنند. این تغییر، به ویژه، در دوران حاکمیت مأمون کاملاً هویداست. مأمون که به اذعان بسیاری از مورخین و تحلیل گران تاریخ از باهوش ترین خلفای تاریخ اسلام است با درک این چرخش مردم به سمت اهل بیت عصمت تلاش داشت تا با تحمیل ولایتعهدی به ثامن الحجج علیه السلام باردیگر همچون سقیفه این مرجعیت همه جانبه رو به گسترش امامان شیعه را خدشه دار کرده و مردم را به سمت و سوی دیگری منحرف نماید. او در نظر داشت تا با این دسیسه امام علیه السلام که حالا به مظهر قداست مردم تبدیل شده بودند را انسانی مانند دیگر انسانها که طبعاً طالب قدرت هستند جلوه دهد. امام علیه السلام هم مبتنی بر بصیرت الهی خویش و در رویکردی کاملاً فعالانه و با پذیرش ولایتعهدی با شروط معهود، نه تنها این توطئه را خنثی نمودند بلکه در مقاطع و مناسبت های مختلف (علی الخصوص در نوشته ای که ذیل حکم ولایتعهدی مأمون آورده اند)

گزارش کتاب «تمدن رضوی»؛ مؤلفه‌های تمدن ساز در مکتب سیاسی امام رضا (علیه السلام)

عاطفه نظارتی زاده

نهایتاً نقد این تمدن بر غرب و جریان های سلفی. نجفی از مساله خلافت به عنوان بزرگترین اشکال و مانع در جامعه اسلامی آن دوران یاد می کند و معتقد است در آن دوران، جامعه اسلامی پذیرای فرهنگ اسلامی بود اما وجود خلافت مانع حرکت و رسیدن فرهنگ اسلامی به مقصد نهایی شد. مأمون متوجه این انحراف بود و حکم ولایتعهدی حضرت رضا (علیه السلام) را به قصد مشروعیت الهی بخشیدن به خلافت صادر کرد. ولی امام، هم در پاسخ به حکم و هم با عمل خود این استدلال باطل را از بین بردند. به همین دلیل است که می توان ولایتعهدی امام (علیه السلام) را تلاشی برای بازگرداندن جامعه اسلامی به مسیر اصلی خودش بدانیم که به تمدن برتر مهدوی در کل عالم ختم خواهد شد. مفهوم «تمدن رضوی» در همین جایگاه طرح می شود.

نویسنده کتاب «تمدن رضوی» معتقد است که این کتاب می تواند الگویی برای انقلاب اسلامی باشد زیرا ما امروز نهضت و نظام اسلامی داریم، بنابراین در این کتاب تمدن اسلامی سیر استعلایی و استکمالی دارد و این امر طبیعی است که جامعه اسلامی به هر میزان که در عرصه رشد و ترقی به سوی جامعیت و تمامیت احکام جامعه اسلامی پیش برود احکام اسلامی بیشتر در جامعه به صورت فرهنگ بروز و ظهور می یابد و در نهایت این فرهنگ به تمدن نوین اسلامی تبدیل می شود.

در پایان توجه به این نکته حائز اهمیت است که تمدن نوین اسلامی بر اساس تفکر اسلامی ولایی شکل گرفته است و به همین دلیل راه خود را هم از تمدن و سکولار غرب و هم از سلفی گر خشونت بار و جاهلیت مدرن که ریشه در تفکر خلافت دارد، جدا کرده و تا به امروز امتداد یافته است.

در این مجال، درصدد معرفی آخرین کتاب دکتر موسی نجفی تحت عنوان «تمدن رضوی» هستیم. نجفی در این کتاب، در تلاش است با طرح مسئله ولایتعهدی امام رضا (علیه السلام) از نگاه اندیشه سیاسی در نظام سیاسی و در قالب کلان روایت تمدنی، از مؤلفه های تمدن ساز در مکتب سیاسی امام رضا (علیه السلام) به تمدن رضوی برسد.

نویسنده با مبنا قرار دادن کتاب «انسان ۲۵۰ ساله» و بر اساس نظریه های تکامل و پیوستگی معتقد است که سیر زندگی اهل بیت دارای جریان پیوسته است. جریانی که شامل نقاط عطفی از جمله مدینه النبی، نظام علوی و نهضت حسینی می باشد. اما در این بین جای تمدن رضوی خالی است و او می خواهد تمدن رضوی را به عنوان مصداق کامل فلسفه شیعی - ولایی تمدن مطرح کند.

این کتاب شامل ۵ فصل با عناوین: تمدن شناسی و تمدن اسلامی، مکتب سیاسی امام رضا (علیه السلام)، فرهنگ شیعی و تمدن رضوی، آینده پژوهی تمدن رضوی و نهایتاً تمدن اسلامی و تمدن غربی می باشد. نجفی در این فصول ضمن بیان تعاریف عام در توضیح تمدن، مکتب، فرهنگ و ...، به بررسی این مفاهیم از صدر اسلام تا به امروز می پردازد. مؤلف در بررسی جایگاه مکتب سیاسی امام رضا (علیه السلام) در این سیر تاریخی، سه موضوع را در اولویت قرار می دهد. نخست نقش امام رضا (علیه السلام) در نمایاندن مسئله خلافت به عنوان یک انحراف و تلاش ایشان برای بازگرداندن جامعه اسلامی به مسیر اصلی، دوم تأثیر تمدن رضوی بر حرکت انقلاب اسلامی به سوی تمدن نوین اسلامی و

نقطه پرگار

محمد فاتح پور

تاملی در کتاب تمدن رضوی

نوشتن در باب اثری از استاد گرانقدرم دکتر موسی نجفی برایم دشوار است ، چه بگویم که او هر آنچه گفتنی است را زبانی روان و کلامی ساده گفته است. هرچند نوشتن آن هم در مجالی کوتاه در باب استاد و اثر گرانمایه شان از آن جهت که بتوانم حق شاگردی را به جای آورم برایم سخت می نماید اما جسارت کرده چند خطی را که ماحصل گفتگویی میان عقل و دل است را می نگارم باشد مقبول همه اهل خرد بیفتد.

چندی پیش در حال مطالعه کتاب تمدن رضوی اثر استاد عزیزم دکتر موسی نجفی نکته ای نظرم را به خود جلب کرد. آنچه در بین خطوط این کتاب است و جان سخن اوست تاملی در باب تمدن اسلامی است که رنگی از ایدئولوژی ها مرسوم و لفاظی های موهوم را به خود نگرفته است. موسی نجفی در در خط سیر اندیشه اش سعی در به گفت آوردن سنت دارد و در این راه از تاریخ و فلسفه و اندیشه سیاسی نیز بهره می گیرد. او در این کتاب چون دیگر آثارش سعی در فهم مفاهیمی چون تمدن و ملت و ... دارد بدون آنکه این مفاهیم را قیاس از مفاهیم همسنگش در تمدن و عالمی دگر بگیرد. به دیگر سخن آنکه او این مفاهیم را در عالمی که در آن به ظهور رسیده اند می یابد و وصف می کند. او در نظر افکندن به تاریخ مشروطیت و فلسفه تاریخ و تمدن اسلامی از موقف سنت به معنایی از مفاهیم سازنده و قوام دهنده آنان دست می یابد که برآمده از ظهور آن مفاهیم در بافت تاریخیشان است و در این نظرگاه است که سنت به معنای واقعی به پویایی می رسد و مفاهیم در جایگاه خودشان تعریف می شوند. اینگونه است که می توان در نقادی فلسفه تاریخ از فلسفه تحول تاریخ و در نسبت با تمدن اسلامی از تمدن رضوی سخن گفت.

ساده نوشتن و بیان مفاهیمی که اغلب دشوار و دیریاب است با زبانی روان یکی از ویژگی های نیک آثار موسی نجفی است که در کتاب مورد بحث ایشان ، تمدن رضوی ، نیز خودنمایی می کند. آنچه در این کتاب جالب توجه است بهره گیری از معانی جدید برای تعریف مفاهیم قدیم است و این ابداع معانی نه از سر تفتن بلکه با در نظر گرفتن اکنون و نظر به آینده است. این صورت بخشی جدید به برخی مفاهیم قدیم بی نسبت با تاریخی که آن مفهوم گذارنده و نظامی از معانی که در طول این تاریخ حاصل شده است نیست.

موسی نجفی در این کتاب از نقد مدرنیته و تمدن غربی سخن می راند اما این نقد و پرسش غرب برآمده از ایدئولوژی و اغراض خاصه سیاسی و اجتماعی که بسیاری از غرب ستیزان معاصر بدان دچاراند نیست. او غرب را در این اثر هم به پرسش و نقد می کشد اما سیاق این نقادی نه از درون آن عالم به سان بسیاری از فلاسفه غربی و حتی متفکران و فلاسفه مسلمان و یا ایرانی ؛ و نه از بی عالمی و در حاشیه عالم مدرن بودن ، بلکه برآمده از نظر به عالمی دگر است. به عبارت بهتر او با بهره گیری از طرح تمدن رضوی سراغی از نقد تمدن مدرن می گیرد اما این نه یک بهره گیری مغرضانه ، که سیری طبیعی است. نمی توان از تمدن رضوی و فلسفه شیعی - ولایی تمدن ساز سخن راند و نظری به تمدن غرب و فلسفه اومانیسم آن نکرد اما این نظر کردن ماحصل حضور یا بهتر بگوئیم طلب حضور در عالم دیگری است. پرسش غرب زمانی تحقق می یابد که عالمی متفاوت با آن و از جهتی در نسبت با آن را بتوان یافت و از موقف آن عالم در غرب و عالم غربی نظر کرد.

اینکه که بسیاری از کبابه کشان اندیشه ورزی در چاه گزافه گویی های گونه گون افتاده اند و یا در پی آن اند که با طرح مفاهیمی چون تمدن نوین اسلامی و اسلامی کردن علوم انسانی و غرب ستیزی و ... که به زعم ایشان سکه رایج بازار اندیشه است آبرویی کسب کنند و یا با ابراز ارادت بدان امور ، سعادت بیبرند ؛ حضور تفکر و متفکری چون موسی نجفی که نه به فکر سود بردن در بازار اندیشه بلکه مترصد ظهوری در کارزار اندیشه است جای صد شکر دارد لیکن شکری با شکایت. شکایت و ملال آنجا حاصل می شود که اصحاب ایدئولوژی برای زودن لجن ایدئولوژی از دامانشان به سراغ تفکراتی می روند به پندار ایشان در هندسه ی قدرت و چارچوب سیاست های حاکمه بیشتر می گنجد و از تاختن ایشان به چنین اندیشه هایی گرد و غباری ایدئولوژیک چونان نقابی بر رخ اندیشه می نشیند.

گزاف نگفته ایم اگر بگوئیم که با وقوع انقلاب اسلامی و تداوم آن ، طریق چنین طرحی از تمدن اسلامی و یافتن چنین عالمی گشوده شده است. انقلاب اسلامی در اصل ترین قرائت آن در نسبت جدیدی با سنت و یا بهتر بگوئیم با به گفت آوردن سنت شکل گرفته است و این تجدید عهد با سنت سخن از عالمی دگر دارد و در این موقع و مقام است که می توان از تمدن اسلامی و تمدن رضوی و هویت مهدوی سخن گفت.



امکان گشایی‌های انقلاب اسلامی

محمدعلی فولادگر

❖ تاملی کوتاه و موجز پیرامون ممکن بودن تمدن نوین اسلامی

انتظار و آرمان مهدویت

شیعه همواره چشم به آینده دارد. این آینده خواهی روی دیگر سکه راضی نبودن به وضع موجود است. مهدویت نیز بعنوان آرمانشهری که در آن همه ابعاد معنوی حیات جامعه و انسانها به بالاترین حد خود میرسد در فرهنگ شیعه مطرح بوده است. این یعنی آنکه شیعه هیچ گاه به تمدن ها و فرهنگهای تک ساحتی که دنیا محور باشند راضی نخواهد شد. مهدویت برای شیعه، یعنی شبیه ترین وضعیت ممکن دنیا در نسبت به آخرت.

و از تمدن اسلامی هم چیزی جز همین انتظار نمی رود

فقه

فقه ما قابلیت‌های بسیار دارد. به شرط آنکه نگاههای اجتماعی و تعالی بخشی و حکومتی به معنای واقعی کلمه در آن تبلور جدی تری پیدا کنند. معاد در علم فقه حقیقتاً به دنبال شناخته نحوه مدیریت شارع و راهبری جامعه به سمت تعالی هستیم. با این نگاه در واقع وقتی می خوانیم داریم به چگونگی به ظهور رساندن یک حقیقت والا در میان مردمی آن فکر می کنیم و این یعنی تفکر در مورد ماهیت تمدن اسلامی!

حکمت و عرفان

سخن در مورد تأثیرات اجتماعی حکمت و عرفان بسیار است. هم از حیث فلسفی و هم از حیث شواهد تاریخی در این باره بسیار میتوان گفت. که مجالش نیست ولی اجمالاً حکیم با شناختی که نسبت به هستی دارد و نیز عقلانیتی که می تواند به جامعه الهام کند تا از پوچی ها و وهم ها مردمیان رها شوند، زمینه سازی جدی برای تحقق تمدنی دارد

تذکر مهم آنکه همه اینها امکان است و شرط مهم استفاده از امکانات اراده و همت و عزم است. تا اراده نباشد امکانات امکان میمانند و ضرورت و تحقق نمی یابند

انسان‌ها و جوامع هر دوره‌ای از دوره‌های تاریخ قادر به انجام هر کاری نبوده و نیستند. بلکه در حیطه امکان‌های تاریخی و هویتی خویش میتوانند قدم بزنند و پیش بروند از همین رو شناخت امکان‌های تاریخی و هویتی جامعه ایرانی بسیار لازم است و این مطلب می تواند ما را به این سمت رهنمون کند که آیا اساساً تمدن نوین اسلامی یک شعار است یا یک امکان تاریخی و هویتی؟

در ادامه به بعضی عناصر امکان گشایی جامعه ایرانی برای حرکت بسمت تمدن نوین اسلامی اشاره می کنیم.

ولایت

ولایت عنصری ست که حقیقت را در عالم دنیا متبلور و ظاهر میکند. و ولایت امری تشکیکی ست. ولی خدا و دیگرانی که در مراتب پایین تر ولی به حساب می آیند. ولایت است که انسان را از ظاهر به باطن میرساند و در عین حال باطن را ظاهر می سازد. و چون امری تشکیکی ست، تحقق اجمالی تمدنی حقیقی را می توان با مراتب پایین تر ولایت نیز دنبال کرد.

سابقه تمدنی ایران و اسلام

تمدن اسلامی یک ایده و یا آرزوی صرف نیست. این تمدن سابقه عینیت و تحقق دارد. و سابقه، خود بر امکانات و ظرفیتهای تحقق آینده اثرات جدی دارد. گذشته است که آینده را محقق میکند.

این سرزمین هم حضور انبیا و تلاش تاریخی آنها را بیشتر به خود دیده است و هم در بعضی اعصار مثل قرون ابتدایی یا دوران صفویه، فضاهای پرشکوه تمدنی به خود دیده است

سنن الهی

سنن الهی به طور صریح اشاره به امکان گشایی دارند. وقتی مجاهده و اخلاص، هدایت به سبیل را به همراه دارد و وقتی علم رزق به همراه دارد و وقتی تقوا برکت را با خود دارد و وقتی عبودیت و توکل، به انسان علم و قدرت حقیقی میدهد، پس سخن گفتن از بازشدن راههایی شناخته شده و یا نشناخته شده در راه تمدن زایی و تمدن سازی، گزافه نیست...

تمدن رضوی، امتداد حرکت انسان ۲۵۰ ساله

محمدحسین اربسیان

❖ گزارشی کوتاه از کتاب انسان ۲۵۰ ساله

الف) معرفی کتاب

کتاب انسان دویست و پنجاه ساله که بیانات آیت الله سیدعلی خامنه ای درباره‌ی زندگی سیاسی - مبارزاتی ائمه معصومین علیهم السلام است در ۴۱۴ صفحه و پانزده فصل به زمانه و زندگی و روش ائمه اطهار پرداخته است.

همانطور که در روایتی در مورد معصومین علیهم السلام ذکر شده که همه‌ی آنان نور واحد هستند؛ آیت الله خامنه‌ای نیز بیان می کنند که

زندگی پیامبر تا زمان امام زمان علیهم صلوات الله مانند وجود یک انسانی است که در طول زمان دویست و پنجاه سال برای ما الگویی مناسب خواهد بود.

ب) آشنایی با مولف

شاید بتوان گفت که برای شناخت انقلاب و رهبری فعلی آن نیز، این کتاب قابلیت خوبی دارد. از طرف دیگر با توجه به سابقه فعالیت‌های آیت الله خامنه‌ای اعم از مبارز انقلابی، نماینده مجلس، نماینده امام خمینی



الگوی کامل هستند که بواسطه نظام جامع تربیتی یاران جریان سازی علوی را در تاریخ شکل بخشیدند.

در دوران بعد از پیامبر و خصوصا تا دوران امام مجتبی علیه السلام جامعه عقب‌گردی نمود با تلاش‌های ایشان و قیام امام حسین علیه السلام حرکت برای انجام وظیفه و آن آگاهی جامعه و بازگشت دوباره به مسیر صحیح است. ادامه راه با حرکت قافله اسرا و موقعیت شناسی ایشان گرچه در شرایط اجتماعی و سیاسی بسیار مرعوب کننده و منحط اخلاقی تا دوران امام باقر علیه السلام با طرفداران اندک ادامه پیدا کرده است.

تلاشها در این دوران براین بود که خط اصیل اسلام فراموش نشود پس نیروهای شیعه که پس از عاشورا متشط شده‌اند جمع کنند و جامعه را با دعا و تلاش‌های دیگر بازسازی کرده با حقائق اسلام آشنا نموده و جعلیات را از دامن اسلام بزدایند.

با گسترش کمی جهان اسلام تا دوران امام کاظم علیه السلام، نهضت‌های ضد اموی و سپس حکومت بنی عباس و استقرار آن جامعه از دوران صدر اسلام دور شد و زمینه‌های انحراف و شبهات فکری بیشتر شد. دوران کنونی انقلاب اسلامی را با این زمان - دوران امام صادق علیه السلام - شاید بهتر بتوان درک نمود.

آغاز فعالیت تشکیلات پنهان و از این زمان با بحث وکلات آغاز شد و در دوران امام هادی و عسگری علیهم السلام ادامه پیدا کرد. در اواخر دوران امامت امام کاظم علیه السلام خط امامت از خط خلافت کاملاً جدا شد و نهایتاً با ورود امام هشتم علیه السلام به معرکه شاهد تثبیت این مقام و منصب در بین مردم هستیم. عدم پذیرش خلافت و اجبار در قبول ولایتعهدی توسط ایشان و اتفاقاتی که در این دوران کوتاه افتاد برخلاف میل مامون عباسی نهضت شیعه را چندین گام جلوتر برد و تا ایجاد ملت شیعه در سرزمین ایران و ایجاد تمدن رضوی در این منطقه ادامه پیدا کرد.

دوران پس از امام هشتم که ائمه را ابن الرضا می‌شناختند به اهمیت این مطلب اشاره دارد. گرچه ایشان تحت نظر و بوده و بظاهر آشکارا در بند بودند اما با تلاش ایشان و رسیدن امر به امام زمان علیه السلام نهایت کار به نتیجه رسید.

مهدویت در شیعه که دارای مصداق معین و امری عینی است؛ با ایجاد فرهنگ انتظار به گذرا بودن ظلم و امید به گشایش امور است تا بشریت از عدالت حق نا امید نشود و در جامعه یاس حاکم ننگردد.

آماده کردن جامعه و حرکت به سوی این امیدواری از مهمترین ویژگی نظام اسلامی است که با عدالت اجتماعی تحقق خواهد یافت. تاریخ تشیع همواره مشحون از این امید و به دنبال عدالت بهره‌مندی از امکانات جامعه بوده است. امتداد آنچه که در کتاب انسان ۲۵۰ ساله دنبال می‌شود، به نوعی در کتاب تمدن رضوی، پی گرفته شده است. در کتاب اول، از مرحله مبارزه و نهضت و نیز از نظام سازی و نیز از یک جامعه اجمالی اسلامی صحبت به میان آمده و در کتاب تمدن رضوی، بعد از مبارزه و نهضت و نظام سازی و جامعه سازی، نگاهی تمدنی به ماجرای حرکت انسان کامل ارایه شده است.

در دفاع مقدس، رئیس جمهوری نظام اسلامی و رهبری آن؛ دیدگاه‌های ایشان در مورد معصومین و رهبری سیاسی اجتماعی آنان، دقت و بینش خاصی در نگاه به تاریخ صدر اسلام در این کتاب موجود است.

مطالعه‌ی این کتاب سه حوزه بصیرتی را برای خواننده تقویت می‌نماید:

۱. بصیرت دینی برای وضعیت فعلی
۲. آشنایی با حکومت و سیاست ائمه
۳. دیدگاه حکومتی در تاریخ اسلام و معاصر

در مورد مبارزات ائمه علیهم السلام دو نظر وجود دارد:

یکی مبارزات را صرفاً کلامی و فقهی دانسته است

دوم که مبارزات را صرفاً برای تشکیل حکومت می‌داند کتاب انسان ۲۵۰ ساله؛ حالتی بین این دو است.

البته تأکید خاصی بر مبارزات فرهنگی ائمه علیهم السلام دارد که در شرایطی که جامعه پذیرش کاملی برای ایشان ندارد پس آگاهی بخشی در ذیل کار فرهنگی ضروری بنظر می‌رسد.

ج) متن کتاب

به طور کلی دوران صدر اسلام از زمان پیامبر و دوران خلفا تا حکومت‌های اموی و عباسی که همزمان با حضور اهل البیت بوده را با توجه به حضور ایشان به دو دوره می‌توان تقسیم نمود:

دوران تکاملی اول از بعثت تا غدیر

دوران تکاملی دوم از سقیفه تا دوران غیبت که خود دارای چند مرحله است: نظام علوی به عنوان الگو و احیای سنت نبوی

دوران بازسازی جامعه تحت فعالیت‌های تقیه؛ جهاد؛ دعا؛ تدوین احکام و اعتقادات شیعی و نهایتاً ایجاد زمینه تمدن اسلامی.

در فصول کتاب که از تاریخ پیامبر تا دوران غیبت صغری و سپس غایت انسان ۲۵۰ ساله ادامه پیدا می‌کند؛ تلاش‌های ایشان و اثرات آن بیان شده است.

اسلام هدیه و امانتی‌ای الهی است و اندیشه‌الهی برای تغییر وضعیت نامطلوب موجود برنامه داشته و نیازمند نخبگان و ایجاد فرهنگ جدید است تا نظام مدنی و سیاسی جدیدی تاسیس و برای بروز ابعاد مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و بصورت خلاصه؛ تمدن اسلامی حرکت کند. این سیر را در انقلاب اسلامی نیز می‌توان دنبال نمود.

حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله اسلام یک حقیقت آسمانی است که رهبر است. رهبران الهی ایجاد راه نمی‌کنند بلکه راه نما هستند. این نشان حقیقت بودن را می‌توان در بر انقلاب اسلامی نیز تطبیق داد. همانگونه که موانع مقابل پیامبر اسلام در صدر اسلام نیز در انقلاب اسلامی قابل تطابق‌اند.

برای تثبیت نظام اسلامی حادثه‌ای به عظمت غدیر که دارای چند بعد؛ شیعی، بین الملل اسلامی، ایجاد راه نقشه جهان اسلام و مانع تحریف قرآن است؛ اهمیت دارد چراکه خلافت با اینکه در بهترین حالت فقط بُعد آخرت را با خوشبینی به همراه دارد اما برعکس نظریه ولایت بر اساس مصلحت و بگونه‌ی غیر مقدس ظاهر شد گرچه بعدها خواستند به آن تقدس ببخشند. غدیر الگوی عالی انسان کامل را به یک مصداق عینی حواله داده است.

امامت در کتاب؛ اوج مطلوب اداره جامعه اسلامی است که در واقع امامت و رهبری فکری و سیاسی یکی است که بعداً متأسفانه از هم تفکیک شد. شخص امیرالمومنین علیه السلام در حوزه اقتدار و مظلومیت و پیروزی،

شناسنامه

سر دبیر: محمد علی فولادگر

شورای سیاست‌گذاری: مصطفی مرتضوی، بتول یوسفی،

محمدعلی فولادگر

نویسندگان: محمدحسین اریسیان، سید مهدی حسینی، دکتر بتول

یوسفی، عباس معظم، محمود فروزبخش، یاسر مرکزی، محمدعلی

فولادگر، عاطفه نظارتی زاده، محمد فاتح پور

و با تشکر از سید ایمان مدنی

طراح: غلامعلی جزینی